نعمانی و مصادر الغیبه



سیّد محمدجواد شبیری *

تاریخ دریافت: ۸۵/۱۱/۱۵
تاریخ تأیید: ۸۵/۱۲/۵

*. مدرس حوزه.



اشاره

در ادامه شرح حال خاندان ابوعبدالله نعمانی، معرفی نوه دختری وی، وزیر مغربی را پی می‌گیریم. در این قسمت، پس از بیان ارتباط سید مرتضی با وزیر، دربارهٔ تاریخ تألیف کتاب *المقنع فی الغیبة* (از منابع اصلی مبحث غیبت) سخن گفته، پاره‌ای اطلاعات پراکنده را درباره وزیر می‌آوریم. سپس اندیشه‌های تفسیری وی را به تفصیل نقل کرده، در سایه آن‌ها به بازکاوی روش تفسیری وی می‌پردازیم. پس از آن، درباره فرزند وی، ابویحیی عبدالحمید بن الحسین و اشعار وی سخن گفته، با یادی از وابستگان وزیر، بحث خاندان ابوعبدالله نعمانی را به پایان می‌رسانیم.

وزیر مغربی و سید مرتضی

نام وزیر مغربی در آغاز دو رساله سید مرتضی علم الهدی دیده می‌شود: رساله مسألة فی الولایة من قبل السلطان[1] و رساله المقنع فی الغیبة. در آغاز رساله الولایة من قبل السلطان می‌خوانیم:

> جری فی مجلس الوزیر السید الأجل ابی القاسم الحسین بن علی المغربی[2] ـ ادام الله سلطانه ـ فی جمادی الآخرة سنة خمس عشرة و اربعمائة کلام فی الولایة من قبل الظلمة و کیفیة القول فی حسنها و

قبحها، فاقتضی ذلک املاء مسألة وجیزة یطلع بها علی ما یحتاج الیه فی هذا الباب...

بعید نیست دغدغه مذهبی وزیر مغربی (که در این زمان، وزیر مشرف الدوله بویهی بوده است) خود سبب طرح این مسأله و نگارش این رساله شده باشد. وزیر مغربی، وجود با اعتقاد به مذهب حق ـ که لازمه آن، نامشروع دانستن خلافت خلفا و امرای جور است ـ مسؤولیت‌هایی همچون وزارت و کتابت از سوی آن‌ها را پذیرفته است. دغدغهٔ جدی شیعیانی که به این مناصب می‌اندیشیدند و گاه، آن را عهده‌دار می‌شدند، دانستن حکم شرعی تصدی این امور بوده است؛ لذا وزیر مغربی، از سید مرتضی پاسخ این مساله را جویا شده است. سید هم در این رساله، محدوده جواز و حرمت پذیرش ولایت از سوی سلاطین جور را روشن ساخته است.

به طور خلاصه، دیدگاه سید مرتضی در این رساله این است که اگر انگیزه تصدی این گونه امور، اقامه حق و دفع باطل و امر به معروف و نهی از منکر باشد، این کار، جایز، بلکه واجب است؛ به ویژه، اگر اکراه و اجبار هم در کار باشد؛ به گونه‌ای که اگر ولایت از سوی ظالم را نپذیرد، جانش در مخاطره بیفتد.

چنین انگیزه‌هایی، سبب پذیرش این کارها از سوی صالحان و عالمان بوده است. در واقع، این افراد، در ظاهر از سوی ظالمان منصوب شده‌اند؛ ولی در باطن، از سوی ائمهٔ حق این کار را عهده‌دار شده‌اند؛ چون با اجازهٔ آن‌ها و با رعایت شروط آن به این کار دست یازیده‌اند. البته این گونه والیان، نباید در مسؤولیت خود، به انجام کارهای ناروا اقدام ورزند؛ به‌ویژه قتل نفس که با اجبار نیز مجاز نمی‌شود. اگر والیان، با انگیزه صحیح، مسؤولیت پذیرفته باشند، مردم هم حق ندارند با آن‌ها منازعه کنند.

سید مرتضی، در ادامه به بحث‌های جانبی در این زمینه پرداخته، چگونگی تشخیص انگیزه درست از انگیزه نادرست را برای خود والیان و دیگر مردم بیان کرده است.

وزیر مغربی و رساله *المقنع فی الغیبه*

رسالهٔ دیگر سید مرتضی که در آن به نام وزیر اشاره شده، رسالهٔ *المقنع فی الغیبة* است. در آغاز این رساله آمده است:

> جری فی مجلس الوزیر السید ـ اطال الله فی العزّ الدائم بقائه و کبت حسّاده و اعدائه ـ کلام فی غیبة الإمام ألممتُ باطرافه، لان الحال لم یقتض الاستقصاء و الاستیفاء و دعانی ذلک الی إملاء کلام وجیز فیها یطلع به علی سرّ هذه المسألة و یحسم مادة الشبهة المعترضة فیها و ان کنت قد اودعت الکتاب الشافی فی الامامة و کتابی فی تنزیه الأنبیاء و الائمة علیهم‌السلام من الکلام فی الغیبة ما فیه کفایة...[۳]

ظاهراً مراد از وزیر در این عبارت، وزیر مغربی است. همان‌گونه علامه طهرانی در کتاب شریف *ذریعه* یادآورد شده است،[۴] بعید نیست این رساله، پس از رساله پیشین نگاشته شده باشد. شیوه دعا کردن سیّد مرتضی برای وزیر مغربی، از نوعی ناپایداری عزت وی به سبب حسادت و عداوت برخی مردم، حکایت می‌کند. مقایسه این دعا با دعای رساله اول، تفاوت موقعیت سیاسی وزیر مغربی را در زمان نگارش دو رساله می‌رساند. برای روشن‌تر شدن این موضوع، مناسب است نگاهی گذرا به زندگی پرفراز و نشیب وزیر مغربی بیندازیم:

در قسمت پیشین مقاله، به نقل از وزیر مغربی، آغاز حیات خاندان وی و چگونگی انتقال آن‌ها به مصر و اقتدار یافتن آن‌ها را در این سرزمین گزارش کردیم. زندگی این خاندان در مصر، سرانجامی دردناک داشت. حاکم عبیدی، در ذی القعده سال ۴۰۰ق بر ایشان خشم گرفت و پدر و عمو و دو برادر وزیر مغربی را کشت. حاکم در جست‌وجوی خود وزیر هم برآمد؛ ولی وی با لطائف الحیل، از چنگ وی گریخت و به امیر رمله، ابن الجرّاح حسان بن حسن، پناهنده شد. وی در صدد انتقام از حاکم مصر برآمد و امیر رمله را برضد خلیفه مصر تحریک نموده، او را تشویق کرد با امیر مکه، ابوالفتوح حسن بن جعفر، بیعت کند.

وزیر مغربی به مکه رفته و امیر مکه را با خود به رمله آورد. حاکم که از این داستان بیمناک شده بود، با بذل اموال هنگفت، ابن الجرّاح را به سوی خود

کشید؛ لذا وی از ابوالفتوح روگردان شد. ابوالفتوح به مکه رفت و وزیر مغربی به عراق گریخت. وزیر مغربی، در عراق نزد فخرالملک در واسط رفت. فخرالملک او را احترام داشت و سوء ظنّ خلیفهٔ عباسی را دربارهٔ وی برطرف ساخت. وزیر مغربی، پس از قتل فخرالملک به بغداد بازگشت. سپس به موصل رفته، کتابت و وزارت امیر قرواش را بر عهده گرفت.[5]

ابن اثیر در کتاب *کامل* در حوادث سال ۴۱۱ق اشاره می‌کند که در این سال، قرواش بن مقلد وزیرِ خود ابوالقاسم مغربی را به بند کشید. وزیر مغربی او را فریفت و با وعده اموالی که در کوفه و بغداد داشت، از دست وی گریخت.[۶]

وی در حوادث سال ۴۱۴ق آورده است که در ماه رمضان این سال، مشرف الدوله، وزیر خود، مؤیّد الملک رُخَّجی را به زندان انداخت و پس از وی، ابوالقاسم حسین بن علی بن حسین مغربی را به وزارت منصوب کرد.[۷]

ابن عدیم، از تاریخ صابی نیز همین تاریخ را برای وزارت او نقل کرده است؛[۸] ولی به نقل از منابع دیگر، تاریخ وزارت او را در بغداد، ماه رمضان ۴۱۵ق گزارش کرده است[۹] که ظاهراً اشتباه می‌باشد؛ زیرا سید مرتضی، در آغاز *رسالة الولایه من قبل السلطان*، به حضور خود در مجلس «الوزیر السید الاجل ابی القاسم الحسین بن علی المغربی ادام الله سلطانه» در جمادی الآخرة سال ۴۱۵ق اشاره می‌کند که ظاهر آن، وزارت وزیر مغربی در این تاریخ می‌باشد.[۱۰]

ابن اثیر در حوادث سال ۴۱۵ق، به اختلافات بین اثیر خادم و وزیر مغربی از یک سو و بین ترکان از سوی دیگر اشاره کرده که سرانجام، ابوالقاسم مغربی به نزد قرواش می‌گریزد.[۱۱]

ابن اثیر می‌افزاید که وزارت وزیر مغربی، ده ماه و پنج روز بوده است؛ بنابراین، با توجه به آغاز وزارت وی در ماه رمضان سال ۴۱۴ق، وزارت وی در رجب (یا شاید در شعبان) سال ۴۱۵ق پایان یافته است. به نظر می‌رسد رساله *المقنع فی الغیبه*، در اواخر دوران وزارت وی و در هنگام تزلزل موقعیت سیاسی وی نگارش یافته است.

به دنبال فتنه‌ای که بین علویان و عباسیان در کوفه رخ می‌دهد،[۱۲] به دستور قادر خلیفه عباسی، امیر قرواش، ابوالقاسم مغربی را تبعید می‌کند.[۱۳] وی به دیار

بکر رفته، وزارت امیر آن دیار احمد بن مروان را عهده دار شد، تا در روز یازدهم ماه رمضان سال ۴۱۸ق در سن ۴۸ سالگی در میافارقین، درگذشت،[۱۴] جنازه وی را بنابر وصیت او به کوفه بردند و در جوار تربت حضرت امیر علیه السلام به خاک سپردند.

مدح وزیر مغربی توسط سید مرتضی

سید مرتضی، در ادامه سخن خود در آغاز رساله *المقنع*، عباراتی در مقام مدح وزیر مغربی آورده که جالب توجه است. وی مهمترین کارها را «**عرض الجواهر علی منتقدها و المعانی علی السریع إلی ادراکها، الغائص بثاقب فطنته إلی أعماقها**»[۱۵] می‌داند.

این عبارت اشاره دارد که وزیر مغربی، بسان جواهر شناس، سخنان درست را از نادرست جدا می‌سازد و به سرعت معانی را دریافته، با استعداد درخشان خود، تا ژرفای آن‌ها نفوذ می‌کند.

در ادامه سخن می‌خوانیم:

> و أری من سبق هذه الحضرة العالیة ـ ادام الله ایامها ـ إلی أبکار المعانی و استخراجها من غوامضها و تصفیتها من شوائبها و ترتیبها فی أماکنها، ما ینتج الأفکار العقیمة و یذکی القلوب البلیدة و ...

در این عبارت، به توانایی وزیر مغربی در نوآوری و استخراج نکات تازه و بازشناسی سره از ناسره و تنظیم صحیح مطالب اشاره شده است. دقت در آثار وزیر مغربی، به روشنی بر این ویژگی دلالت دارد. ما پس از این، در ارزیابی آرای تفسیری وی بر دیدگاه‌های ابتکاری او تأکیدی مجدد خواهیم کرد.

سید مرتضی، در ادامه، مجلس وزیر را به بازاری که در آن، تنها کالاهای گران‌بها رواج دارد و کالاهای بی ارزش در آن، بی‌خریدار می‌ماند، تشبیه می‌کند و از درگاه خداوند مسألت دارد که این نعمت، پایدار بماند.

رساله *المقنع فی الغیبة*، از منابع مهم و دست اول مبحث غیبت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف به شمار می‌رود. این رساله ـ که تحلیل کلامی این بحث را با شیوه‌ای ابتکاری دنبال می‌کند ـ از منابع اصلی *کتاب الغیبة* شیخ طوسی و *اعلام الوری*، اثر

شیخ طبرسی بوده است؛ همان‌گونه که مصحح این رساله، در مقدمه آن (ص۱۲-۱۶) یاد آور شده است.

گفتنی است مرحوم علامه طهرانی در ذیل عنوان «**مسألة فی معنی الباء ...**» اثر سید مرتضی، آورده است که وی، این رساله را پس از آن که در جمادی الاولی سال ۴۱۵ق در مجلس وزیر ابوالقاسم حسین بن علی مغربی، بحثی در این باره طرح شده، به رشته تحریر در آورد.[۱۶]

تاریخ فوق، همان تاریخی است که در آغاز رساله *الولایة من قبل السلطان* ذکر شده است. در متن چاپ شده، رساله مسألة فی معنی الباء از این تاریخ و مجلس وزیر هیچ صحبتی نشده است[۱۷] و اکنون نمی‌دانیم آیا در آغاز نسخه چاپی رساله، افتادگی وجود دارد،[۱۸] یا در کلام علامه طهرانی بین دو رساله سید مرتضی خلط شده است.

نام وزیر مغربی در آثار دیگران

در آثار تاریخی و لغوی بسیاری، از وزیر مغربی یاد شده و مطالبی از وی نقل شده است.[۱۹] علامه طهرانی در کتاب شریف *ذریعه* و نیز علامه امین در *اعیان الشیعه*، فراوان به نام وزیر مغربی اشاره کرده‌اند.[۲۰] ما این‌جا نیازی به گزارش تفصیلی این نقل‌ها نمی‌بینیم و تنها به نقل چند عبارت کوتاه که به توضیح نیاز داشته، یا اطلاعات ویژه‌ای را درباره وزیر مغربی در بردارد، بسنده می‌کنیم:

۱. در کتاب *بحارالأنوار*، ضمن اجازه کبیره علامه حلی به بنی زهره، طریق وی به مصنفات هروی چنین گزارش شده است:

> **و من ذلک جمیع مصنّفات الهروی صاحب الغریبین و روایاته عنی عن والدی رحمه الله ... عن ابی زکریا الخطیب التبریزی عن ابی القاسم المقری عن الهروی و بهذا الاسناد جمیع مصنّفات ابی القاسم الوزیر المغربی و روایاته.**[۲۱]

در این متن، واژه «المقری»، محرّف المغربی است.

۲ـ یاقوت در *معجم الادباء* در ترجمهٔ محمد بن جعفر التمیمی، معروف به ابن‌نجار (متوفای۴۰۲ق) که از مشایخ نجاشی نیز می‌باشد، از کتاب *زیادات فهرست ابن الندیم*، اثر وزیر مغربی نقل می‌کند:

> ولد سنة احدی عشرة و ثلاثمائة، قال: و کان من مجوّدی القرّاء اخذ عن النقّار و غیره، و کان یقرئ لحمزة و الکسائی الغالب فی اخذه، و لقی احمد بن یونس و روی قراءة عاصم عنه عن الاعشی عن ابی‌بکر بن عیاش عن عاصم و لقی من المحدثین القدماء ابن الاشنانی الکبیر و ابن الاشنانی القاضی و ابن مروان القطان و اباعبیدة و غیرهم. قال: و کنا سمعنا منه کتاب القراءات و کتاب مختصر فی النحو و کتاب الملح و النوادر و کتاب التحف و الطرف و کتاب الملح و المسارّ و کتاب روضة الاخبار و نزهة الابصار و کتاب تاریخ الکوفة رأیته.[۲۲]

۳. در شرح حال ابوطالب محمد بن علی بن علی، معروف به ابن الخیمی (۵۴۹ ـ ۶۴۲ ق) از کتابی از وی به اسم *الردّ [ردّ]علی الوزیر المغربی* یاد شده است.[۲۳]

این کتاب در اختیار ما نیست و از محتوای آن اطلاعی نداریم؛ ولی به هر حال، مراد از وزیر مغربی، باید همین شخصیت معروف باشد که درباره وی سخن می‌گوییم.

به جز وی، دو نفر دیگر را نیز یافتیم که به وزیر مغربی معروف بوده‌اند؛ یکی محمد بن الحسین بن عبدالرحیم عمید الدوله ابوسعید المعروف بالوزیر المغربی (م۳۸۸ق)[۲۴] و دیگری لسان الدین ابن الخطیب محمد بن عبدالله ابوعبدالله الوزیر المغربی (۷۱۳-۷۷۶ق)[۲۵]، وی از ابن الخیمی متأخر است و قهراً کتاب ابن الخیمی در ردّ وی نیست. شخص نخست نیز به عنوان دانشمند صاحب اندیشه مطرح نیست؛ لذا کتاب *ابن الخیمی* ـ که او را امام در لغت و راوی شعر و ادب خوانده‌اند[۲۶] ـ علی القاعده باید در ردّ وزیر مغربی معروف باشد که وی نیز از لغت شناسان و برجستگان شعر و ادب بوده است.

۴. مؤلف *تهذیب الکمال* در ترجمه عبدالله بن وهب بن مسلم قرشی فهری ابومحمد مصری فقیه (۱۲۵-۱۹۷ق) در شمار راویان وی، از کسی با عنوان غالب بن الوزیر المغربی یاد کرده است.[۲۷] این شخص کیست و چه ارتباطی با وزیر مغربی مورد بحث ما دارد و روایت وی از عبدالله بن وهب در کجا و به چه شکل است و آیا در عنوان فوق تحریفی رخ نداده است؟ سؤالاتی است که اکنون، پاسخ آن‌ها را نمی‌دانیم.

۵. دکتر احسان عباس در کتاب *الوزیر المغربی* اشعار وی را از میان کتاب‌ها گرد آورده است. در کتاب تفسیر *کشف الاسرار*، دو بیت شعر آمده که در این کتاب نقل نشده است، عبارت تفسیر *کشف‌الاسرار* چنین است:

انشد بعضهم لابی القاسم المغربی:

خلقت من التراب فصرت شخصاً بصیراً بالسؤال و بالجواب

وعدت الی التراب فصرت فیهی کانک ما برحت من التراب[۲۸]

عنوان «ابوالقاسم مغربی» را می‌توان بر اشخاصی اطلاق کرد؛ همچون:

ابوالقاسم مغربی (استاد حاکم حسکانی)، منصور بن خلف بن حمود صوفی مغربی مالکی (م۴۱۵ق)[۲۹]؛

عبدالخالق بن شبلون مغربی مالکی (م۳۹۱ق)[۳۰]؛

عبدالخالق بن عبدالوارث مغربی سیوری (م۴۶۰ق)[۳۱]؛

ابوالقاسم مغربی (استاد ابن عساکر)[۳۲]، عبدالملک بن عبدالله بن داود (م۵۲۷ق)[۳۳]؛

ابوالقاسم بن الحکم المغربی[۳۴].

این‌ها، هیچ یک شاعر شناخته نشده‌اند؛ ولی دو نفر با این عنوان از شعرا می‌شناسیم؛ یکی وزیر مغربی و دیگری محمد بن هانی اندلسی.[۳۵] به روشنی معلوم نیست مراد از ابوالقاسم مغربی در عبارت بالا، کدام یک می‌باشد؛ ولی احتمال این که مراد، وزیر مغربی باشد، قوی‌تر به نظر می‌آید.

۶. در کتاب *الوزیر المغربی*، اشعاری به نقل از *اعیان الشیعه*، در مدح حضرت امیر علیه‌السلام نقل شده[۳۶] که برخی قطعاً و برخی احتمالاً سروده فرزند وزیر مغربی،

ابویحیی عبدالحمید بن الحسین است، در این باره، پس از این، بیشتر سخن خواهیم گفت.

۷. بیاضی، سه بیت شعر از ابن المغربی نقل کرده است.[۳۷] این سه بیت، از قطعه مفصلی سروده ابویحیی عبدالحمید بن الحسین فرزند وزیر مغربی است. متن کامل این قطعه، در شرح حال وی خواهد آمد.

همچنین بیاضی، سه بیت شعر دیگر به المغربی نسبت می‌دهد[۳۸] که محتمل است از خود وزیر مغربی باشد. این‌که از فرزند وی در مورد اول، به «ابن المغربی» تعبیر شده است، مؤید انتساب این اشعار به خود وزیر مغربی است:

أجاز الشافعي فقال شيئاً	و قال ابوحنيفة لا يجوز
فضلّ الشيب و الشبّان منّا	و لم تهدى الفتاة و لا العجوز
و لم آمن على الفقهاء حبساً	إذا ما قيل للامناء جوزوا

قطعات بازمانده از تفسیر وزیر مغربی

پیش‌تر در یادکرد از آثار وزیر مغربی به نام تفسیر وی اشاره شد و درباره نام این کتاب و اتحاد آن با خصائص علم القرآن بحث شد. تفسیر وزیر مغربی اکنون در دست نیست. در کتاب‌های تراجم هم تنها به نقل یک عبارت از وی اکتفا شده است.[۳۹]

دکتر احسان عباس که در کتاب *الوزیر المغربی* بازمانده اشعار و آثار وزیر مغربی را گردآوری و منتشر ساخته، از تفسیر وی چیزی نقل نکرده است. تنها در معرفی کوتاهی که از شخصیت تفسیری او نموده، به نقل اندکی از آرای تفسیری وی اکتفاء کرده است؛[۴۰] لذا چهره تفسیری این دانشمند نامی در پرده خفا مانده است.

ولی با مراجعه به *تفسیر تبیان*، می‌توان بسیاری از آرای تفسیری وزیر مغربی را به دست آورده، درباره روش وی در تفسیر قرآن سخن گفت.

در این کتاب، در ۵۷ مورد، نام وزیر مغربی و دیدگاه‌های وی آمده است.[۴۱] در *مجمع البیان*، اثر علامه طبرسی و *تفسیر روض الجنان* نوشتهٔ شیخ ابوالفتوح رازی و

متشابه القرآن و مختلفه، اثر مرحوم ابن شهرآشوب و *فقه القرآن* نوشتهٔ قطب الدین راوندی، نام وزیر مغربی بسیار ذکر شده است. با مقایسه این کتاب‌ها با *تفسیر تبیان*، هیچ نقل تازه‌ای در این کتاب‌ها دیده نمی‌شود. به نظر می‌رسد هیچ‌یک از این مؤلفان، اصل تفسیر وزیر مغربی را در اختیار نداشته، همگی به استناد تفسیر تبیان از وزیر مغربی نقل می‌کنند. به طور کلی، کتاب‌های فوق، در بیشتر موارد، از *تفسیر تبیان*، اقتباس یا ترجمه کرده‌اند.[۴۲]

باری ما این‌جا تمام منقولات تفسیری وزیر مغربی را فراهم آورده، به ترتیب سوره‌های قرآن نقل می‌کنیم، تا پژوهشگران، به راحتی بتوانند از دیدگاه‌های این دانشمند بهره‌مند شده، روش تفسیری وی را به دست آورند. ما این‌جا درباره درستی یا نادرستی این آرا سخن نمی‌گوییم و تنها پس از نقل قطعات تفسیر وزیر مغربی، به ذکر چند نکته در شناخت روش کلی تفسیری وی بسنده می‌کنیم:

۱. ﴿الم﴾[۴۳]

اختلف العلماء فی معنی اوائل [امثال] هذه السور مثل «الم» و «المص» و «کهیعص» و «طه» و «صاد» و «قاف» و «حم» و غیر ذلک علی وجوه... و روی فی اخبارنا ان ذلک من المتشابه الذی لایعلم تأویله الا الله و اختاره الحسین بن علی المغربی و احسن الوجوه التی قیلت قول من قال إنّها اسماء للسور...[۴۴]

۲. ﴿ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ﴾[۴۵]

نزلت فی ابی جهل و فی خمسة من قومه من قادة الأحزاب، قتلوا یوم بدر فی قول الربیع بن انس و اختاره البلخی و المغربی... و الذی نقوله إنّه لابدّأن تکون الآیة مخصوصة... و أمّا القطع علی واحد ممّا قالوه فلا دلیل علیه و یجب تجویز کل واحد من هذه الأقوال.[۴۶]

۳. ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلاَئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الأَرْضِ خَلِيفَةً﴾[۴۷]

قال ابوعبیدة: «إذا»[۴۸] زائدة... قال الزّجاج و الرّمانی: اخطأ ابوعبیدة لانّ کلام الله لایجوز أن یحمل علی اللغو مع امکان حمله علی زیادة فائدة. قال: و معنی «اذ» الوقت و هی اسم کیف یکون لغواً؟ قال و التقدیر الوقت والحجة فی «اذ» أن الله

عزوجل ذكر خلق الناس و غيرهم، فكأنّه قال: ابتدأ خلقك اذ قال ربك للملائكة و قال الفضل: لمّا امتن الله بخلق السماوات و الارض، ثم قال: و اذ قلنا للملائكة ما قلناه فهو نعمة عليكم و تعظيم لابيكم، و اختار ذلك الحسين بن على المغربى.[۴۹]

۴. ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُواْ وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحاً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ﴾[۵۰]

معنى هادوا: تابوا... واصل الهود: الطمأنينة، و يخبر به عن لين السير و منه الهوادة و هى السكون. قال الحسين بن على المغربى: انشدنى ابورعاية السلمى ـ و هو من افصح بدوى اطاف بنا و اغزرهم رواية ـ:

صباغتها من مهنة الحي	جياد المدارى حالك اللون أسودا
اذا نفضته مال طوراً بجيدها	و تمثاله طوراً باغيدا فوّدا
كما مال قنوا مطعم هجرية	اذا حركت ريح ذرى النخل هوّدا

المطعم: النخلة، شبه شعرها بأقناء البسر، هوّد: تحرك تحريكة لينة، قال زهير:

و لارهقا مـن عـائـذ متـهود   و ليس اسم يهود مشتقاً من هذا.[۵۱]

۵. ﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُم مِّن بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاء وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللّهِ وَمَا اللّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾[۵۲]

قال الحسين بن على المغربى: الحجارة الاولى حجارة الجبال تخرج منها الانهار، و الثانية حجر موسى الذى ضربه فانفجر منه عيون؛ فلا يكون تكراراً و قوله: ﴿و انّ منها لما يهبط من خشية الله﴾ قال ابوعلى و المغربى: معناه بخشية الله، كما قال ﴿يحفظونه من امر الله﴾ أى بامرالله.

قال: و هى حجارة الصواعق و البرد.[۵۳]

۶. ﴿ وَمِنْهُمْ أُمِّيُّونَ لاَ يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلاَّ أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلاَّ يَظُنُّونَ﴾[۵۴]

[و قوله] ﴿الاّ أمانىّ﴾ ... وقال الكسائى و الفرّاء و غيرهما: معناه الاّ تلاوة و هو المحكى عن ابى عبيدة. [زائر] على ماروواه عنه عبدالملک بن هشام و كان ثقة، و ضعّف هذا الوجه الحسين بن على المغربى و قال: هذا لا يعرف فى اللغة.[55]

۷. ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَقُولُواْ رَاعِنَا وَقُولُواْ انظُرْنَا وَاسْمَعُوا ْوَلِلكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾[56]

و السبب الذى لأجله وقع النهى عن هذه الكلمة [أى راعنا]، قيل فيه خمسة اقوال:...

و قال ابوجعفر عليه السلام: هذه الكلمة سب بالعبرانية، اليه كانوا يذهبون. قال الحسين بن على المغربي: فبحثتهم عن ذلک فوجدتهم يقولون راع رن. قال: على معنى الفساد و البلاء، و يقولون: «أنا» بتفخيم النون و اشمامها بمعنى، لانّ مجموع اللفظين و اللفظتين فاسد؛ لأن لمّا عوتبوا على ذلک قالوا: انّا نقول كما يقول المسلمون فنهى المسلمون عن ذلک.

و لمّا كان معنى «راعنا» يراد به النظر قال قولوا ـ عوضها ـ انظرنا أى انظر الينا. «و اسمعوا» ما يقوله لكم الرسول.[57]

۸. ﴿أَمْ تُرِيدُونَ أَن تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَى مِن قَبْلُ وَمَن يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ بِالإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاء السَّبِيلِ﴾[58]

أم على ضربين: متصلة و منفصلة؛ فالمتصلة عديلة الألف وهى مفرقة لما جمعته «أىّ»، كما أنّ «أو» مفرقة لما جمعته «أحد»؛ تقول: اضرب أنّهم شئت أزيداً أم عمراً أم بكراً، و المنفصلة غير المعادلة لألف الاستفهام قبلها لايكون الاّ بعد كلام، لانها بمعنى بل... و كذلک ام تريدون، كأنه قيل: بل تريدون... قال الفراء: ان شئت قلت قبله استفهام فتردّه عليه، و هو قوله: «ألم تعلم ان الله على كل شىء قدير»، و قال الرمانى: فى هذا بعد ان تكون على المعادلة و لابدّ أن يقدّر له «ام تعلمون خلاف ذلک». «فتسألون رسولكم كما سئل موسى من قبل» و المعنى انّهم يتخيرون الآيات و يسألون المحالات كما سئل موسى، فقالوا: «اجعل لنا إلهاً كما لهم الهة»، و قالوا

«لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة» و هذا الوجه اختاره البلخی و المغربی.[59]

۹. ﴿وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِي قَالَ لاَ يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ [60]

قال البلخی: الضمیر فی «اتمّهنّ» راجع الی الله و هو اختیار الحسین بن علی المغربی.

قال البلخی: الکلمات هی الإمامة علی ما قال مجاهد. قال: لانّ الکلام متّصل و لمیفصل بین قوله: «إنی جاعلک للناس اماما» و بین ما تقدمه بواو، فأتمهن الله بأن أوجب بها الامامة له بطاعته و اضطلاعه، و منع أن ینال العهد الظالمین من ذریته، و أخبره بأن منهم ظالماً فرضی به و أطاعه، و کل ذلک ابتلاء و اختبار.[61]

۱۰. ﴿رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِن ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَآ إِنَّكَ أَنتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾[62]

و النسک فی اللغة العبادة ... و قیل ان النسک الغسل، قال الشاعر:

فلا ینبت المرعی سباخ عراعر　　　و لو نسکت بالماء ستة اشهر

ای غسلت، ذکره الحسین بن علی المغربی قال و لیس بمعروف.[63]

۱۱. ﴿حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلاَةِ الْوُسْطَى وَقُومُوا لِلّهِ قَانِتِينَ﴾[64]

و قوله: «و الصلاة الوسطی»... و قال الحسین بن علی المغربی: المعنی فیها صلاة الجماعة، لأنّ الوسط العدل فلمّا کانت صلاة الجماعة افضلها خصت بالذکر، و هذا وجه ملیح غیر أنه لم یذهب الیه احد من المفسرین.[65]

۱۲. ﴿الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاء وَاللّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِّنْهُ وَفَضْلاً وَاللّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ [66]

قال ابومسلم والأزهری: الفحشاء البخل و الفاحش البخیل، قال طرفه:

عقیلة مال الفاحش المتشدّد

و قال الحسین بن علی المغربی: و الّذی یقوی قوله ما انشده أبوحیرة الراحل من طی:

قد اخذ المجد کما ارادا　　　لیس بفحّاش یضنّ الزادا

قال الرّماني: و الله ما قالاه بعيد. و الفحشاء المعاصی فی أغلب الاستعمال و معنی البيت الذی أنشداه أنّ الفاحش هو سيئ الرد بسؤاله و ضيفانه و ذلک من البخل لامحالة، قال كعب:

أخي ما أخي لافاحش عند بيته و لابرم عند اللقاء هبوب[67]

۱۳.﴿يا أيّها الذين امنوا اذا تَدَايَنْتُمْ بدين الى أجل مسمًّى فاكتبوه... فإن لميكونا رجلين فرجل و امرأتان ممن ترضون من الشهداء أن تضلّ احديهما فتذكّر احديهما الأخرى...﴾[68]

فإن قيل: فلم قال: «فتذكر إحداهما الأخرى» فكّرر لفظ احداهما و لو قال: فتذكرها الاخرى، لقام مقامه مع اختصاره.

قيل: قال الحسين بن على المغربی: «أن تضل احديهما» يعنی إحدى الشهادتين، أی تضيع بالنسيان فتذكر احدى امرأتين الأخرى، لئلا يتكّرر لفظ احداهما بلا معنى، و يؤيد ذلک أنه يسمی ناسی الشهادة ضالًا، و يجوز أن يقال: ضلّت الشهادة اذا ضاعت، كما قال تعالی: «قالوا ضلّوا عنا» ای ضاعوا منّا. و يحتمل أن يكون انّما كرر لئلاّ يفصل بين الفعل و الفاعل بالمفعول؛ فإن ذلک مكروه، غير جيّد؛ فعلى هذا يكون احداهما الفاعلة و الاخرى المفعول به.[69]

۱۴. ﴿هَاأَنتُمْ أُوْلاء تُحِبُّونَهُمْ وَلاَ يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُواْ آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْاْ عَضُّوا عَلَيْكُمُ الأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾[70]

قال الحسين بن على المغربی: «أولاء» يعنی به المنافقين، كما تقول ما انت زيداً يحبه[71] و لايحبّک.

و هذا مليح غير انّه يحتاج انّ يقدّر عامل فی اولاء يفسره قوله: «يحبونهم»[72] لانّه مشغول لا يعمل فيما قبله كقوله: ﴿و القمر قدّرناه﴾ فی من نصبه.[73]

۱۵. ﴿إِذْ تُصْعِدُونَ وَلاَ تَلْوُونَ عَلَى أحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ فَأَثَابَكُمْ غَمَّاً بِغَمٍّ لِكَيْلاَ تَحْزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلاَ مَا أَصَابَكُمْ وَاللّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾[74]

قیل فی معنی قوله: «غمّا بغمّ» قولان...

قال الحسین بن علی المغربی: معنی «غمّا بغمّ» یعنی غمّ المشرکین بما ظهر من قوّة المسلمین علی طلبهم علی حمراء الأسد فجعل هذا الغمّ عوض غمّ المسلمین بما نیل منهم.[۷۵]

۱۶. ﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللّٰهِ لِنتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لاَنفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِی الأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَی اللّٰهِ إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾[۷۶]

قوله: «فبما رحمة من الله» معناه فبرحمة، و «ما» زائدة باجماع المفسرین ... قال الحسین بن علی المغربی: عندی انّ معنی «ما» أیّ و تقدیره: فبأیّ رحمة من الله. و هذا ضعیف.[۷۷]

۱۷. ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ تُقْسِطُوا فِی الْيَتَامَی فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُم مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَی وَثُلاَثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ تَعْدِلُواْ فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَی أَلاَّ تَعُولُوا﴾[۷۸]

قال الحسین بن علی المغربی: معنی «ما طاب» ای بلغ من النساء کما یقال: طابت الثمرة إذا بلغت، قال: و المراد المنع من تزویج الیتیمة قبل بلوغها، لئلاً یجری علیها الظلم، فإنّ البالغة تختار لنفسها.[۷۹]

۱۸.﴿... وَإِن كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلاَلَةً أَو امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ...﴾[۸۰]

اصل الکلالة: الإحاطة... و قال ابومسلم: اصلها من کلّ اذا أعیا، فکأنّه تناول المیراث من بعد علی کلال و أعیاء.

و قال الحسین بن علی المغربی: أصله عندی ما ترکه الإنسان وراء ظهر مأخوذاً من الکلالة و هی مصدر «الأکلّ» و هو الظهر، و قال: قرأت علی أبی اسامة فی کتاب الجیم لأبی عمرو الشیبانی یقول العرب: و لانی فلان أکلّه علی وزن «أظلّه»

أي: ولّاني ظهره، قال: و هذا الاسم تعرفه العرب و تخبر به عن جمله النسب و الوراثة، قال عامر بن الطفيل:

و أني و ان كنت ابن فارس عامر — و في السّر منها و الصريح المهذّب
فما سودتني عامر عن كلالة — أبى الله ان أسمو بام و لاأب

هكذا أنشده الرازي في كتابه و ينشد عن وراثة.

و قال زياد بن زيد العذري:

و لم أرث المجد التليد كلالة، و لم يأن منّي فترة لعقيب

و الكلّ: الثقل و يقولون لابن الأخ و من يجري مجراه ممن يعال على وجه التبرّع: هذا كلّي...[81]

١٩. ﴿ يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصَوُا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّى بِهِمُ الأَرْضُ وَلاَ يَكْتُمُونَ اللّهَ حَدِيثًا﴾[82]

و قوله: ﴿و لايكتمون الله حديثاً﴾ لاينافي قوله: ﴿و الله ربنا ما كنّا مشركين﴾ لأنّه قيل في معنى الآية سبعة أقوال:...

و السادس: قال الحسين بن علي المغربي: تمنوا أن يكونوا عدماً، و تمّ الكلام ثم استأنف فقال: ﴿و لايكتمون الله حديثاً﴾ أي: لاتكتمه جوارحهم و ان كتموه هم.[83]

٢٠. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُم مِّن قَبْلِ أَن نَّطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ اللّهِ مَفْعُولاً﴾[84]

«من قبل ان نطمس وجوها فنردّها على أدبارها» و قيل في معناه اربعة أقوال: ... الثالث: قال الفراء ـ و اختاره البلخي و الحسين بن علي المغربي ـ إنّ معناه نجعل في وجوههم الشعر كوجه القرود.[85]

٢١. ﴿انّ الّذين كفروا بآياتنا سوف نصليهم ناراً كلّما نضجت جلودهم بدّلناهم جلوداً غيرها ليذوقوا العذاب ان الله كان عزيزاً حكيما﴾[86]

قوله «كلّما نضجت جلودهم بدّلناهم جلوداً غيرها» قيل فيه ثلاثة اقوال: ... و

الجواب الثانی ـ اختاره البلخی و الجبّائی و الزجّاج ـ ان الله تعالی یجدّدها بان یردّها الی الحالة التی کانت علیها غیر محترقة، کما یقال: جئتنی بغیر ذلک الوجه، و کذلک اذا جعل قمیصه قباءً، جاز أن یقال: جاء بغیر ذلک اللباس، أو غیّر خاتمه فصاغه خاتما آخر جاز أن یقال: هذا غیر ذلک الخاتم و هذا هو المعتمد علیه.

و الثالث: قال قوم: انّ التبدیل انّما هو للسرابیل التی ذکرها الله فی قوله: «سرابیلهم من قطران»، فأمّا الجلود فلو عذّبت ثم أوجدت لکان فیه تفتیر عنهم. و هذا بعید؛ لانّه ترک للظاهر و عدول بالجلود الی السرابیل و لانقول: ان الله تعالی یعدم الجلود، بل علی ما قلناه یجددها و یطریها بما یفعل فیها من المعانی الّتی تعود الی حالتها...

و یقوّی ما قلناه أنّ اهل اللغة یقولون: أبدلت الشیء بالشیء اذا أزلت عیناً بعین، کما قال الراجز:

عزل الأمیر بالأمیر المبدل

و بدّلت ـ بالتشدید ـ اذا غیّرت هیئته و العین واحدة یقولون: بدّلت جبّتی قمیصاً اذا جعلتها قمیصاً ذکره المغربی.[87]

۲۲. ﴿ فَکَیْفَ إِذَا أَصَابَتْهُم مُّصِیبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَیْدِیهِمْ ثُمَّ جَآؤُوکَ یَحْلِفُونَ بِاللّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلاَّ إِحْسَانًا وَتَوْفِیقًا ﴾ [88]

قال الحسین بن علی المغربی: الآیة نزلت فی عبدالله بن أبیّ و ما أصابه من الذّل عند مرجعهم من غزوة «بنی المصطلق» و هی غزوة المریسیع حین نزلت سورة المنافقین. فاضطر الی الخشوع و الاعتذار و ذلک مذکور فی تفسیر سورة المنافقین او مصیبة الموت لمّا تضرع إلی رسول الله ﷺ فی الإقالة و الاستغفار، و استوهبه ثوبه لیتقی به النار. یقولون: ما اردنا الّا احساناً و توفیقاً أی بکلامه بین الفریقین المتنازعین فی غزوة بنی المصطلق.

و قوله: «فاعرض عنهم» یأساً منهم، و «عظهم» ایجابا للحجة علیهم، و « قل لهم فی انفسهم قولاً بلیغاً» فیه دلالة علی فضل البلاغة و حث علی اعتمادها.[89]

٢٣. ﴿وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِّنَ الله لَيَقُولَنَّ كَأَن لَّمْ تَكُن بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَا لَيتَنِي كُنتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾[٩٠]

قال الحسين بن على المغربی: المعنی لیس یتمنون الکون معهم فی الخیر و الشر کاهل المودّات، و انّما یتمنون ذلک عند الغنیمة کالبعداء یذمهم بسوء العهد مع سوء الدین.[٩١]

٢٤. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللّه فَتَبَيَّنُواْ وَلاَ تَقُولُواْ لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلاَمَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِندَ اللّه مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنتُم مِّن قَبْلُ فَمَنَّ اللّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُواْ إِنَّ اللّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾[٩٢]

قوله: «کذلک کنتم من قبل» اختلفوا فی معناه...

و قال المغربی: معناه: کذلک کنتم اذلاء آحاداً اذا صار الرجل منکم وحده خاف أن یختطف.[٩٣]

٢٥. ﴿... فَضَّلَ اللّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُـلاًّ وَعَدَ اللّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا۝ دَرَجَاتٍ مِّنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَكَانَ اللّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا﴾[٩٤]

فان قیل: کیف قال فی اول الآیة: «فضّل الله المجاهدین باموالهم و انفسهم علی القاعدین درجة»، ثم قال فی آخرها: «و فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجراً عظیماً درجات» و هذا ظاهر التناقض.

قلنا: عنه جوابان: ... و الثانی: قال ابوعلی الجبائی: اراد بـ «الدرجة» الاولی: علوالمنزلة و ارتفاع القدر علی وجه المدح لهم؛ کما یقال: فلان اعلی درجة عند الخلیفة من فلان، یریدون بذلک أنّه أعظم منزلة، و الثانی أراد الدرجات فی الجنة التی تتفاضل بها المؤمنون بعضهم علی بعض علی قدر استحقاقهم و لاتنافی بینهما.

و قال الحسین بن علی المغربی: انّما کرّر لفظ التفضیل لأنّ الاول أراد تفضیلهم فی الدنیا علی القاعدین، و الثانی أراد تفضیلهم فی الآخرة بدرجات النعیم.[٩٥]

٢٦. ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلآئِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنتُمْ قَالُوا كُنَّا

مُسْتَضْعَفِينَ فِي الأَرْضِ قَالْوَاْ أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَـئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءتْ مَصِيراً۞ إِلاَّ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاء وَالْوِلْدَانِ لاَ يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلاَ يَهْتَدُونَ سَبِيلاً ۞ فَأُوْلَـئِكَ عَسَى اللّهُ أَن يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللّهُ عَفُوًّا غَفُوراً»[۹۶]

قال المغربی: ذکر «عسی» هاهنا تضعیف لأمر غیرهم؛ کما یقول القائل: لیت من اطاع الله سلم فکیف من عصاه. و مثله قول الشاعر:

و لم تر کافر نعمی نجا   من السوء لیت نجا الشاکر[۹۷]

۲۷. «هَاأَنتُمْ هَـؤُلاء جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَمَن يُجَادِلُ اللّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْ مَّن يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلاً»[۹۸]

قال المغربی: «هؤلاء» کنایة عن اللصوص الّذین یجادل عنهم و هو غیر «أنتم» و لذلک حسن التکریر. و معنی الآیة: ها انتم الذین جادلتم.[۹۹]

۲۸. «إِن يَدْعُونَ مِن دُونِهِ إِلاَّ إِنَاثًا وَإِن يَدْعُونَ إِلاَّ شَيْطَانًا مَّرِيدًا»[۱۰۰]

اختلفوا فی تأویل هذه الآیة علی خمسة اقوال: ... الخامس: قال الحسین بن علی المغربی: «الّا اناثا»، معناه: ضعافاً عاجزین لا قدرة لهم. یقولون: سیف انیث و میناثة ـ بالهاء ـ و میناث أی غیر قاطع، قال صخر الغیّ:

فتخبره بأنّ العقل عندی   جراز لا افلّ و لا انیث

و أنث فی أمره: إذا لان و ضعف و الأنیث: المخنث. قال الکمیت:

و شذّبتُ عنهم شوک کل قتادة   بفارس یخشاها الأنیث المغمّز

قال الأزهری: و الإناث: الموات.[۱۰۱]

۲۹. « إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلاَةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَآؤُونَ النَّاسَ وَلاَ يَذْكُرُونَ اللّهَ إِلاَّ قَلِيلاً ۞ مُّذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لاَ إِلَى هَـؤُلاء وَلاَ إِلَى هَـؤُلاء وَمَن يُضْلِلِ اللّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُ سَبِيلاً»[۱۰۲]

قال الحسین بن علی المغربی: «مذبذبین» مطرودین من هؤلاء و من هؤلاء من «الذب» الذی هو الطرد.[۱۰۳]

۳۰. ﴿وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُوراً[۱۰۴]﴾

قرأ حمزة و خلف زُبوراً بضم الزاى، الباقون بفتحها ـ حيث وقعت ـ من ضم الزاى احتمل ذلک وجهین...

قال الحسین بن علی المغربی: «زُبور» جمع «زَبور» و مثله «تُخُوم» و «تَخُوم» و «عُذُوب» و «عَذوب» و قال: و لا یجمع فَعول ـ بفتح الفاء ـ علی فُعول ـ بضمّ الفاء ـ الاّ هذه الثلاثة فیما عرفنا.

و الزبر: احکام العمل فی البئر خاصة، یقال: «بئر مزبورة» اذا کانت مطویة بالحجارة، و یقال: ما لفلان زبر، أی: عقل، و زُبَرُ الحدید: قطعُهُ، واحدها: زُبْرة، و تقول: زبرت الکتاب أزبره، زَبْراً مثل ذبرته أذبره ذبراً، بالذال المعجمة.[۱۰۵]

۳۱. ﴿یَسْتَفْتُونَکَ قُلِ اللّهُ یُفْتِیکُمْ فِی الْکَلاَلَةِ...﴾[۱۰۶]

الاستفتاء و الاستقضاء واحد، یقال: قاضیته و فاتیته، قال الشاعر:

تعالوا نفاتیکم أ أعیا و فقعس　　الی المجد أدنی ام عشیرة حاتم

هکذا أنشده الحسین بن علی المغربی.[۱۰۷]

۳۲. ﴿یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَکُم بَهِیمَةُ الأَنْعَامِ إِلاَّ مَا یُتْلَی عَلَیْکُمْ غَیْرَ مُحِلِّی الصَّیْدِ وَأَنتُمْ حُرُمٌ إِنَّ اللّهَ یَحْکُمُ مَا یُرِیدُ﴾[۱۰۸]

قال الحسین بن علی المغربی: «الّا مایتلی» معناه: من البحیرة و السائبة و الوصیلة و الحام.

و هذا الذی ذکره سهومنه؛ لان الله تعالی نفی عن نفسه أن یکون جعل البحیرة و السائبة و الوصیلة و الحام، فلاتکون المحرّم و استثنی هاهنا ما حرّمه تعالی فلا یلیق بذلک.[۱۰۹]

۳۳. ﴿یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاَ تُحِلُّوا شَعَآئِرَ اللّهِ ...﴾[۱۱۰]

اختلفوا فی معنی شعائر الله علی سبعة اقوال... و قال الحسین بن علی المغربی: المعنی لاتحلّوا الهدایا المشعرة، و هو قول الزجّاج و اختاره البلخی، و اقوی الأقوال قول عطا... .[۱۱۱]

۳۴. ﴿... وَلاَ يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ أَن صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَن تَعْتَدُوا...﴾[۱۱۲]

و قوله: «و لايجرمنّكم»... اختلف اهل اللغة فى تأويلها؛ فقال الأخفش و جماعة من البصريين: لايحقّن لكم... و قال الكسائى و الزجّاج: معناه: لايحملنّكم ... و قال الفرّاء: معناه: لايكسبنّكم شنآن قوم. و استشهد الجميع بقول الشاعر:

و لقد طعنت ابا عينية طعنة — جَرَمَتْ فزارةَ بعدها ان يغضبوا

فمنهم من حمل قوله «جرمت» على انّ معناه: حملت، و منهم من حمله على انّ معناه: أحقت الطعنة لفزارة الغضب، و منهم من قال: كسبت فزارة أن يغضبوا و قال المغربى: معناه قطعت فزارة، و ليس من هذا فى شىء و سمع الفرّاء من العرب من يقول: فلان جريمة أهله أى كاسبهم، و خرج يجرمهم أى يكسبهم. و الأقاويل متقاربة المعانى.[۱۱۳]

۳۵. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاَةِ فاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَينِ...﴾[۱۱۴]

قال الحسين بن على المغربى: معنى «إذا قمتم» إذا عزمتم عليها و هممتم بها. قال الراجز للرشيد:

ما قاسم دون الفتى ابن امّه — و قد رضيناه فقم فسمّه

فقال: يا أعرابى، ما رضيت أن تدعونا الى عقد الأمر له قعودا حتى امرتنا بالقيام؟ فقال: قيام عزم لا قيام جسم. و قال حريم الهمدانى:

فحدّثت نفسى أنّها او خيالها — أتانا عشاء حين قمنا لنهجعا[۱۱۵]

أى: حين عزمنا للهجوع.

۳۶. ﴿وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ وَلاَ تَتَّبِعْ أَهْوَاءهُمْ عَمَّا جَاءكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاء اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً...﴾[۱۱۶]

و قوله «و لو شاء الله لجعلكم امّة واحدة» قيل فى معناه أقوال: ... الرابع: قال الحسين بن على المغربى: معناه: لوشاء الله الّا يبعث اليهم نبياً، فيكونون متعبدين بما فى العقل و يكونون أمةً واحدةً، و أقوى الوجوه اوّلها.[117]

٣٧. ﴿ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾

اقول: اختلفوا فيمن نزلت هذه الآية فيه؛ فروى ابوبكر الرازى فى كتاب أحكام القرآن ـ على ما حكاه المغربى عنه ـ و الطبرى و الرّمانى و مجاهد و السدّى: إنّها نزلت فى علىّ حين تصدّق بخاتمه و هو راكع. و هو قول ابىجعفر و ابى عبدالله و جميع علماء اهل البيت.[118]

٣٨. ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللّه مَغْلُولَةٌ...[119]﴾

اقول: أخبر الله تعالى فى هذه الآية عن اليهود أنّها قالت: إن يدالله مغلولة... و قال الحسين بن على المغربى: حدّثنى بعض اليهود الثقات منهم بمصر: أنّ طائفة قديمة من اليهود قالت ذلک بهذا اللفظ.[120]

٣٩. ﴿لاَ يُؤَاخِذُكُمُ اللّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَـكِن يُؤَاخِذُكُم بِمَا عَقَّدتُّمُ الأَيْمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ...﴾[121]

اقول: قرأ «عاقدتم» بالألف ابن عامر، و «عقدتم» بلا ألف مع تخفيف القاف حمزة و الكسائي و ابوبكر عن عاصم، و الباقون بالتشديد...

و قال ابوعلى الفارسي: من شدّد احتمل امرين:

احدهما: أن يكون لتكثير الفعل؛ لقوله: «و لكن يؤاخذكم» مخاطباً الكثرة، فهو مثل: «و غلّقت الابواب». و الآخر أن يكون «عقّد» مثل «ضعّف» لايراد به التكثير، انّ «ضاعف» لايراد به فعل من اثنين.

و قال الحسين بن على المغربى: فى التشديد فائدة، و هو أنّه اذا كرّر اليمين على محلوف واحد، فإذا حنث لم يلزمه الاّ كفارة واحدة و فى ذلک خلاف بين الفقهاء و الّذى ذكره قوى.[122]

۴۰. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَقْتُلُوا الصَيْدَ وَأَنتُمْ حُرُمٌ وَمَن قَتَلَهُ منكُم مُتَعَمِّدًا فَجَزَاء مِثْلُ مَا قَتَلَ منَ النَّعَمِ يَحْكُمُ به ذَوَا عَدْل منكُمْ هَدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَة أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ أَو عَدْلُ ذَلكَ صيَامًا لِّيَذُوقَ وَبَالَ أَمْره...﴾ [۱۲۳]

قوله «ليذوق و بال أمرة» يعنی عقوبة ما فعله و نكاله و قال المغربی: الوبال من الطعام: الثقيل الذی لايستمرأ و لايوافق، و هو قول الازهری. قال كثير:

فقد أصبح الراضون إذ أنتم بها   *مشوم البلاد يشتكون وبالها* [۱۲۴]

۴۱.﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنفُسَكُمْ لاَ يَضُرُّكُم مَّن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللّه مَرْجِعُكُمْ جَميعًا فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ [۱۲۵]

«أنفسكم» نصب على الاغراء، كأنه قال: احفظوا انفسكم أن تزلّوا كما زلّ غيركم، و العرب تغری بـ «عليک» و «إليک»، و «دونک»، و «عندک» فينصب الأسماء بها و لم‌يغروا بـ «منک» كما اغرو بـ «اليک»؛ لانّ اليک أحق بالتنبيه بـ «منک» و الإغراء: تنبيه على ما يجب أن يحذر؛ لذلک لم‌يغروا بـ «فيک» و نحوها من حروف الاضافة و حكی المغربی أنه سمع من يغری بـ «وراءک» و «قدامک». [۱۲۶]

۴۲. ﴿... وَاللّهُ لاَ يَهْدِی الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ۞ يَوْمَ يَجْمَعُ اللّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُواْ لاَ عِلْمَ لَنَا إِنَّکَ أَنتَ عَلاَّمُ الْغُيُوبِ﴾ [۱۲۷]

فی ما ينتصب به قوله: «يوم» قيل فيه ثلاثة اقوال: احدها انّه انتصب بمحذوف، تقدير: احذروا يوم يجمع الله الرسل. الثانی:اذكروا يوم يجمع الله. الثالث: قال الزجّاج: ينتصب بقوله «اتقوا الله»، و قال المغربی: يتعلق بقوله «لايهدی القوم الفاسقين» إلی الجنة «يوم يجمع الله» [۱۲۸]. و لايجوز أن ينتصب على الظرف بهذا الفعل؛ لانّهم لم يؤمروا بالتقوی فی ذلک اليوم، لكن انتصب على أنّه مفعول به، و «اليوم» لايتّقی و لايحذر و انما يتقی ما يكون فيه من العقاب و المحاسبة و المناقشة؛ كأنّه قال: اتقّوا عقاب يوم و حذف المضاف و أقام المضاف إليه مقامه. [۱۲۹]

۴۳. ﴿ إِن تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُکَ وَإِن تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّکَ أَنتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [۱۳۰]

و قوله «فأنک انت العزیز الحکیم» معناه: أنک القادر الذی لایعاتب و أنت حکیم فی جمیع أفعالک فیما تفعله بعبادک.

و قیل: معناه أنّک أنت «القدیر» الذی لایفوتک مذنب و لایمتنع من سطوتک مجرم، «الحکیم» فلا تضع العقاب و العفو إلاّ موضعهما و لو قال: الغفور الرحیم، کان فیه معنی الدعاء لهم و التذکیر برحمته، علی أن العذاب و العفو قدیکونان غیر صواب و لاحکمة، فالاطلاق لایدلّ علی الحکمة و الحسن، و الوصف بـ ﴿العزیز الحکیم﴾ یشتمل علی العذاب و الرحمة اذا کانا صوابین.

و قال الحسین بن علی المغربی: رأیت علی باب دار بمصرفی موضع یقال له «بیطار بلال» معروف لوحاً قدیماً من ساج علیه هذا العشر[۱۳۱] و فیه: فإنک أنت الغفور الرحیم و تاریخ الدار سنة سبعین من الهجرة أو نحوها و لعلّها باقیة إلی الیوم.[۱۳۲]

۴۴. ﴿وَمَا مِن دَآبَّةٍ فِی الأَرْضِ وَلاَ طَائِرٍ یَطِیرُ بِجَنَاحَیْهِ إِلاَّ أُمَمٌ أَمْثَالُکُم...[۱۳۳]﴾

و فی قوله: ﴿یطیر بجناحیه﴾ أقوال: أحدها أن قوله بجناحیه تأکید ... و قال قوم: انّما قال ذلک لیدلّ علی الفرق بین طیران الطیور بأجنحتها و بین الطیران بالإسراع، تقول: طرت فی جناحین إذا أسرعت، قال الشاعر:

فلو أنّها تجری علی الأرض أدرکت　　　و لکنّها تهفو بتمثال طائر

و أنشد سیبویه:

فَطِرْتُ بمُنصُلی فی یَعْمَلات　　　دوام الأید تخبطن السریحاً

و قال المغربی: أراد أن یفرّق بین الطائر الذی هو الفائز الفالج فی القسم، قال مزاحم العُقَیْلی:

و طیری بمخـــراق أشمّ کأنّه　　　سلیل جیادٍ لم ینله الزغایف [ئب][۱۳۴]

أی: فوزی و اغنمی.[۱۳۵]

۴۵. ﴿وَهُوَ الَّذِی یَتَوَفَّاکُم بِاللَّیْلِ وَیَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ ثُمَّ یَبْعَثُکُمْ فِیهِ لِیُقْضَی أَجَلٌ مُسَمًّی ثُمَّ إِلَیْهِ مَرْجِعُکُمْ ثُمَّ یُنَبِّئُکُم بِمَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾[۱۳۶]

﴿يتوفّاكم بالليل﴾ قيل فى معناه قولان:... وقال البلخى ـ و اختاره الحسين بن على المغربى ـ «يتوفّاكم» بمعنى يحصيكم عند منامكم و استقراركم، قال الشاعر:

إن بنى الأدرم ليسوا من أحد ليسوا إلى قيس و ليسوا من أسد
و لاتوفّاهم قريش فى العدد معناه: لا يحصيهم فى العدد.[137]

۴۶. ﴿ وَهُوَ الَّذِى جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِى ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ [138]

و ليس فى قوله: «انّه خلقها ليهتدوا بها فى ظلمات البرّ و البحر» ما يدلّ على أنّه لم‌يخلقها لغير ذلک. قال البلخى: بل يشهد أنه خلقها لإمور جليلة عظيمة و من فكّر فى صغر الصغير منها و كبر الكبير، و اختلاف مواقعها و مجاريها و سيرها و ظهور منافع الشمس و القمر فى نشوء الحيوان و النبات علم أنّ الأمر كذلک، و لو لم يخلقها إلّا للاهتداء لما كان لخلقها صغاراً و كباراً و اختلاف مسيراتها معنى.

قال الحسين بن على المغربى: هذا من البلخى إشارة منه إلى دلالتها على الإحكام.[139]

۴۷. ﴿ وَكَذَلِكَ نُصَرِّفُ الآيَاتِ وَلِيَقُولُواْ دَرَسْتَ وَلِنُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ[140]﴾

قال المغربى: ﴿درست﴾ معناه: علمت، كما قال: ﴿و درسوا ما فيه﴾ أى: علموه فعلى هذا يكون «اللام» لام الغرض، كأنّه قال: فعلنا ذلک ليقولوا علمت.[141]

۴۸. ﴿وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَنَذَرُهُمْ فِى طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ[142]﴾

و قال الحسين بن على المغربى: قوله ﴿و نقلب أفئدتهم و أبصارهم﴾ معناه: انّا نحيط علماً بذات الصدور و خائنة الأعين، و هو حشو بين الجملتين[143]، أى نختبر قلوبهم فنجد[144] باطنها بخلاف الظاهر.[145]

۴۹. ﴿يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالإِنسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِى وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا ...[146]﴾

و قوله: ﴿منكم﴾ و إن كان خطاباً لجميعهم و الرسل من الإنس خاصة، فانّه يحتمل أن يكون لتغليب أحدهما على الآخر...

و قال الضحّاک: ذلک يدل على أنّه تعالى أرسل رسلاً من الجن، و به قال الطبری، و اختاره البلخي أيضاً و هو الأقوى و قال الجبّائي و الحسين بن على المغربی: المعنى ﴿ألميأتكم﴾ يعني: معشر المكلفين و المخلوقين ﴿رسل منكم﴾ يعنى من المكلفين.

و هذا إخبار و حكاية عما يقال لهم في وقت حضورهم فی الآخرة و ليس بخطاب لهم في دار الدنيا و هم غير حضور فيكون قبيحاً، بل هو حكاية على ماقلناه.[147]

۵۰.﴿وَلاَ تَقْرَبُواْ مَالَ الْيَتِيمِ إِلاَّ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ...[148]﴾

و قوله ﴿حتى يبلغ أشدّه﴾ اختلفوا فی حدّ الأشد...، و واحد الأشدّ. قيل فيه قولان: أحدهما: «شدّ» مثل «أضُرّ» جمع «ضَرّ» و «أشُدّ» جمع «شَدّ» و الشّد: القوّة، و هو استحكام قوّة شبابه و سنّه، كما «شدّ النهار»: ارتفاعه.

و حكى الحسين بن على المغربی عن أبی اسامة[149]: أنّ واحده «شدة» مثل نعمة و أنعم. وقال بعض البصريين: «الأشد» واحد مثل: «الآنک».[150]

۵۱. ﴿ ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِيَ أَحْسَنَ وَتَفْصِيلاً لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُم بِلِقَاء رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ ﴾[151]

اقول: قيل فی معنى قوله ﴿ثم آتينا موسى الكتاب﴾ مع أنّ كتاب موسى قبل القرآن، و «ثم» تقتضي التراخي، قولان:

أحدهما: إن فيه حذفاً، و تقديره: ثم اتُل عليكم آتينا موسى الكتاب.

و قال أبومسلم: عطفه على المنن التی امتن بها على ابراهيم من قوله ﴿و وهبنا له اسحاق﴾ الى قوله ﴿إلى صراط مستقيم﴾[152] واستحسنه المغربی.[153]

۵۲. ﴿يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاساً يُوَارِي سَوْءَاتِكُمْ وَرِيشاً وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ﴾[154]

﴿و لباس التقوى﴾ فيه خمسة اقوال: ... الخامس: قال الرمّانی: هو العمل الذي يقی العقاب و فيه الجمال، مثل جمال الناس من الثياب.

و قال الحسين بن على المغربى: ﴿لباس التقوى﴾ يعنى الذى كان عليكم فى الجنة خيرلكم، بدلالة قوله: ﴿ذلک﴾ و هى للبعيد.[۱۵۵]

۵۳. ﴿ قُلْ أَمَرَ رَبِّى بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُواْ وُجُوهَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ[۱۵۶]﴾

«و امرهم ان يقيموا وجوههم عند كل مسجد » قيل فيه وجوه:... و قال الفراء: معناه اذا دخل عليک وقت الصلاة فى مسجد، فصلّ فيه و لاتقل: آتى مسجد قومى و هو اختيار المغربى.[۱۵۷]

۵۴. ﴿وَاعْلَمُواْ أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ...﴾[۱۵۸]

أمّا خمس الغنيمة، فانّه يقسم عندنا ستة أقسام: فسهم لله وسهم لرسوله للنبى (و هذان السهمان مع سهم ذى القربى، للقائم مقام النبى صلى الله عليه و آله و سلم ينفقها على نفسه و أهل بيته من بنى هاشم) وسهم لليتامى، و سهم للمساكين، و سهم لأبناء سبيلهم من أهل بيت الرسول لايشركهم فيها باقى الناس؛ لأن الله تعالى عوّضهم ذلک عمّا أباح لفقراء المسلمين و مساكينهم و أبناء سبيلهم من الصدقات؛ إذ كانت الصدقات محرّمة على أهل بيت الرسول عليهم السلام، و هو قول على بن الحسين بن على بن أبى طالب، و محمد بن على الباقر ابنه عليهما السلام رواه الطبرى بإسناده عنهما.

و قال الحسين بن على المغربى حاكياً عن الصابونى[۱۵۹] من أصحابنا: إنّ هؤلاء الثلاثة فرق لايدخلون فى سهم ذى القربى و إن كان عموم اللفظ يقتضيه؛ لأن سهامهم مفردة و هو الظاهر من المذهب.[۱۶۰]

۵۵. ﴿قَاتِلُواْ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَلاَ بِالْيَوْمِ الآخِرِ وَلاَ يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَلاَ يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُواْ الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾[۱۶۱]

انما قيل «عن يد» ليفارق حال الغصب على إقرار احد... و قال الحسين بن على المغربى: معناه عن قهر، و هو قول الزجّاج.[۱۶۲]

۵۶. ﴿ يُرِيدُونَ أَن يُطْفِؤُوا نُورَ اللّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللّهُ إِلاَّ أَن يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾[۱۶۳]

أخبر الله تعالی عن هؤلاء الكفّار من اليهود و النصاری انّهم ﴿يريدون أن يطفؤوا نور الله بافواههم﴾ و «الإطفاء»، إذهاب نور النار، ثم استعمل في اذهاب كل نور، و «نور الله» القرآن و الإسلام في قول المفسرين: السدی و الحسن. و قال الجّبائی: «نور الله» الدلالة و البرهان؛ لانّه يهتدی بها. و واحد الأفواه «فم» في الاستعمال، و أصله «فوه» فحذفت «الهاء» و أبدلت من «الواو» «ميم»؛ لأنّه حرف صحيح من مخرج الواو مشاكل لها.

و لما سمّی الله تعالی الحجج و البراهين نوراً سمی معارضتهم له إطفاء، و أضاف ذلک الی الأفواه؛ لأن الإطفاء يكون بالأفواه و هو النفخ و هذا من عجيب البيان، مع ما فيه من تضعيف شأنهم و تصغيف كيدهم؛ لانّ النفخ يؤثر في الأنوار الضعيفة دون الأقباس العظيمة، ذكره الحسين بن علی المغربی.[۱۶۴]

۵۷. ﴿وَلَوْ يُعَجِّلُ اللّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُم بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجَلُهُمْ فَنَذَرُ الَّذِينَ لاَ يَرْجُونَ لِقَاءنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾[۱۶۵]

و قوله ﴿ لقضی إليهم أجلهم﴾ قيل: إنّ معناه لأميتوا كأنّه قيل: لقطع أجلهم و فرغ منه. قال ابوذؤيب:

و عليهما مسرودتان قضاهما   داود أو صنع السوابغ تبّع

و قال الحسين بن علی المغربی: معناه ردّ قطع أجلهم إليهم لكون السبب فيه دعاؤهم.[۱۶۶]

سيری در انديشه‌های تفسيری وزير مغربی

با مطالعه مطالب تفسيری فوق، نكاتی چند دربارۀ روش تفسيری وی روشن می‌شود كه در ادامه بدان اشاره می‌كنيم:

۱. وزير مغربی، از روحيۀ ابتكار و پرهيز از تقليد، برخوردار است. وی، گاه نظراتی ارائه داده كه پيش از او اصلاً مطرح نبوده است. مثلاً وی در مورد يازدهم «الصلاة

الوسطی» را به نماز جماعت تفسیر می کند. این دیدگاه، در نگاه نخست، غریب به نظر می‌آید؛ ولی با توضیح وی، غرابت آن، برطرف شده و می تواند تفسیری قابل توجه، باشد. وی می‌گوید: وسط، به معنای عدل است و در واقع، «صلاة وسطی» به معنای نماز برترین می‌باشد؛ لذا می‌توان آن را به نماز جماعت تفسیر کرد.

صرف نظر از درستی و نادرستی این تفسیر، به هرحال، این دیدگاه جالب توجه است؛ همان گونه که شیخ طوسی به ملیح بودن آن اشاره کرده و البته می‌افزاید: کسی این نظر را اختیار نکرده است، که گویا نوعی اعتراض به آن می‌باشد. دیگر دیدگاه‌های ابتکاری وی نیز کم نیست.[۱۶۷]

۲. شیخ طوسی، غالباً تنها به نقل کلام وزیر مغربی بسنده کرده، به تأیید یا تضعیف آن نمی‌پردازد. تنها در برخی موارد، با اشاره به ملیح بودن کلام،[۱۶۸] گاه آن را پذیرفته[۱۶۹] و گاه آن را ضعیف یا سهو دانسته است.[۱۷۰] در پاره‌ای موارد هم با پذیرش نظر دیگری، به نادرستی قول وزیر مغربی اشاره کرده است.[۱۷۱]

۳. ما در این مقاله، در صدد بررسی درستی دیدگاه‌های وزیر مغربی نیستیم. تنها اشاره می‌کنیم که برخی از اندیشه‌های ابتکاری وی درست به نظر نمی‌آید. برای نمونه به توضیح مورد هفدهم می‌پردازیم:

مفسران، فعل «طاب» را در این آیه، به معنای حلال بودن گرفته‌اند. وزیر مغربی، این فعل را به معنای بلوغ دانسته، با اشاره به کاربرد «طابت الثمرة» در هنگام رسیدن میوه، می‌افزاید: این آیه در مقام نهی از تزویج دختران یتیم قبل از بلوغ است. بدین ترتیب، ارتباط فعل شرط ﴿إن خفتم ألّا تقسطوا فی الیتامی﴾ با جزاء ﴿فانکحوا ما طاب لکم من النساء﴾ نیز آشکار می‌گردد.

این تفسیر، با وجود ظرافت آن، درست به نظر نمی‌آید. بین شاهدی که وزیر مغربی آورده و این آیه، فرقی است که بدان توجه نشده است. فعل «طاب»، بدون حرف جر، می‌تواند به معنای بلوغ باشد، همچون شاهد فوق؛ ولی مفهوم بالغ شدن، با واژه «لکم» تناسبی ندارد و تعدی این فعل به وسیلهٔ این حرف جر، نیازمند تکلّفی بسیار است؛ لذا تفسیر فوق در آیه بعید است.

۴. وزیر مغربی در تفسیر آیات، به اشعار شاعران، بسیار استناد کرده است.[۱۷۲] گاه با توجه به آیه دیگر، به تفسیر آیه می‌پردازد.[۱۷۳] دقت‌های وی در واژه‌ها و اجتهاد لغوی وی برای فهم کلمات، جالب توجه است.[۱۷۴] وی معانی دوردست لغوی را نیز از نظر دور نمی‌دارد.[۱۷۵]

برای روشن ساختن دیدگاه خود، از مثال‌های عرفی هم یاری می‌جوید.[۱۷۶] شعر ابورعایه سلمی ـ شاعری که به گفته وزیر مغربی، از فصیح‌ترین بادیه‌نشینانی است که نزد وی آمده‌اند ـ مستند دیگر بحث تفسیری وی است.[۱۷۷]

وزیر مغربی، برای به دست آوردن معانی آیات، از یهودیان نیز پرس و جو و به نظرات آن‌ها اعتماد می‌کند.[۱۷۸]

جالب توجه، آن است که وزیر مغربی، لوحی قدیمی در مصر می‌بیند که بر در خانه‌ای نصب شده و حدود سال ۷۰ هجری ساخته شده است. بر این لوح، آیاتی چند از قرآن نگارش یافته که یک کلمهٔ آن با قرآن متفاوت است. وی از این ماجرا نیز نمی‌گذرد و آن را در تفسیر خود درج می‌کند.[۱۷۹]

۵. توجه به روایات اهل بیت،[۱۸۰] نقل فتوای صابونی فقیه امامی مذهب ساکن مصر،[۱۸۱] نقل از ابوبکر (جصاص) رازی در *احکام القرآن*[۱۸۲] از نکات دیگر تفسیر وزیر مغربی است.

۶. وی به دانش بلاغت اعتماد می‌کند و ذیل یک آیه، دلالت آن را بر فضیلت این دانش گوشزد می‌نماید،[۱۸۳] در مورد دیگری با صراحت، به نکات بلاغی آیه توجه می‌دهد.[۱۸۴]

شاید همین گرایش وی سبب شده است درباره تکرارهایی که در برخی آیات دیده می‌شود، توضیح دهد،[۱۸۵] یا بر خلاف اجماع مفسران که یک کلمه را در آیه‌ای زائد می‌دانند، به زاید نبودن آن حکم کند.[۱۸۶] البته ممکن است این گونه بحث‌ها ناشی از متکلم بودن وزیر مغربی و برای دفع شبهات بد اندیشان باشد.

۷. وزیر مغربی، گاه با مفسران دیگر هم آواز است. دیدگاه‌های وی بیشتر با دانشمندان معتزلی، از جمله بیش از همه با بلخی[۱۸۷] ابوالقاسم عبدالله بن احمد

کعبی (م۳۲۷ق)، مؤلف کتاب *التفسیر الکبیر* هماهنگ است.[۱۸۸] معتزلیـان دیگـری که وزیر مغربی با آن‌ها هم رأی است، عبارتند از:

ابوعلی جبّائی[۱۸۹] محمد بن عبدالوهاب (م۳۰۳ق)، رئیس معتزله بصره.[۱۹۰]

رمّانی[۱۹۱]، علی بن عیسی (م۳۸۴ق).[۱۹۲]

ابومسلم[۱۹۳] محمد بن بحر اصفهانی (م۳۲۲ق) صاحب کتـاب *جـامع التأویـل و محکم التنزیل*.[۱۹۴]

دانشمندان دیگری که مغربی با نظرات آن‌ها موافق است، عبارتند از:

زجاج[۱۹۵] ابواسحاق ابراهیم بن محمد (م۳۱۱ق) ادیب نامی صاحب کتاب *معانی القرآن*.[۱۹۶]

الفرّاء[۱۹۷] یحیی بن زیاد (م۲۰۷ق) نحوی معروف صاحب کتاب *معانی القرآن*.[۱۹۸]

ربیع بن انس[۱۹۹] بکری خراسانی (م۱۳۹ یا ۱۴۰ق).[۲۰۰]

الفضل.[۲۰۱]

در *تبیان*، در سه مورد دیگر هم (در چاپ جامعـه مدرسـین) از کـسی بـه نـام الفضل مطلبی نقل شده است.[۲۰۲] دو جا هم از الفضل بن سلمه نقل شده است.[۲۰۳] در حاشیه چاپ جامعه مدرسین از تبیان، مراد از فضل بن سلمه، ابوسـلمه فـضل بن سلمة بن جریر جهنی (م۳۱۹ق) دانسته شده است؛[۲۰۴] ولـی وی فقیـه مـالکی بوده، هیچ گرایش لغوی یا تفسیری از وی گزارش نشده است و کـسی تـألیفی در لغت، یا علوم مرتبط با قرآن به وی نسبت نداده است.

در چاپ نجف، در اکثر این موارد، به جای الفـضل، المفـضل آمـده اسـت[۲۰۵] و همین هم صحیح است. وی المفضل بن سلمة بن عاصم ابوطالب ضـبی اسـت کـه تصانیف چندی از جمله کتاب *البارع* را در لغـت و کتـاب *معـانی القـرآن و ضـیاء القلوب فی معانی القرآن* را تألیف کرد[۲۰۶] و در مـواردی دیگـر از تبیـان نیـز از وی مطالبی نقل شده است.[۲۰۷] در مقدمه تبیان به نام وی اشاره شـده اسـت. در ایـن مقدمه، در عداد مفسران و توضیح روش‌های ایشان آمده است:

و مفضل بن سلمة وغیره استکثروا فی علم اللغة، و اشتقاق الالفاظ.[۲۰۸]

کتاب‌های مفضل بن سلمه، در اختیار اساتید شیخ طوسی، همچون سید مرتضی و برادر وی، سید رضی بوده است.[۲۰۹] نام وی در مصادر چندی، به الفضل تحریف شده است.[۲۱۰]

در پایان این بحث، تذکر دو نکته مفید است:

اول. در حاشیه موارد ۳۵ و ۴۲ نشان دادیم ظاهراً شیخ طوسی، پس از تألیف اولیه کتاب *تبیان* به تفسیر وزیر مغربی دست یافته و با افزودن مطالب این تفسیر به کتاب، گاه انسجام مطالب آن از بین رفته و فهم عبارات آن با دشواری همراه شده است.[۲۱۱]

در پاره‌ای موارد، شیخ طوسی، قول وزیر مغربی را در عداد سایر اقوال ذکر نکرده است.[۲۱۲] علت این امر چیست؟ به گمان نگارنده، روشن‌ترین پاسخ به این سؤال آن است که چون شیخ طوسی پس از تألیف اولیه، *تفسیر مغربی* را یافته، ساختار تفسیر خود را به هم نزده، بلکه تنها به افزودن کلام مغربی اکتفا کرده است.

دوم. نقل آرای وزیر مغربی در *تبیان* پایان می‌یابد. آیا وزیر مغربی موفق به اتمام تفسیر خود نشده، یا تمام این تفسیر به دست وزیر مغربی نرسیده است؟ پاسخ این سؤال روشن نیست.[۲۱۳]

نقل آرای تفسیری وزیر مغربی در تفاسیر اهل سنت

با جست و جویی که به کمک برنامه‌های نرم افزاری در تفاسیر اهل سنت انجام گرفت، نقل تازه از وزیر مغربی، تنها در کتاب *البحر المحیط*، تألیف ابوحیّان اندلسی غرناطی محمد بن یوسف (م۷۴۵ق) دیده شد.[۲۱۴] آرای وی، در هفت جای این کتاب آمده است که پنج جای آن، به عنوان المغربی و یک مورد، با عنوان ابن المغربی و یک مورد، با عنوان ابوعبدالله الوزیر المغربی است. مراد از همه این عناوین، وزیر مغربی، ابوالقاسم حسین بن علی می‌باشد.[۲۱۵] عنوان اخیر، (با وجود اشتباهی که در آن دیده می‌شود و دربارهٔ علت آن سخن خواهیم گفت) خود شاهدی بر انتساب مطالب نقل شده به وزیر مغربی است. شاهد دیگر، آن است که

شیخ طوسی، در تبیان نیز یکی از نقل‌هایی را که ابوحیان آورده، از وزیر مغربی نقل کرده است.

دقت در موارد دیگری که ابوحیان نقل کرده و مقایسه آن‌ها با روش تفسیری وزیر مغربی، گواه دیگری بر انتساب این آرا به وی است. ما این جا نخست به نقل مطالبی که ابوحیان از مغربی حکایت کرده است پرداخته، سپس شباهت آن‌ها را با روش تفسیری وزیر مغربی روشن می‌سازیم.

نقل اول. ذیل آیه ۶۲ سوره بقره درباره **«صائبین»**:

قال المغربی عن الصابی صاحب الرسائل: **هم قریب من المعتزلة، یقولون بتدبیر الکواکب.**[۲۱۶]

نقل دوم. ذیل آیه۲۳۷ سوره بقره: ﴿ أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ ﴾

الالف و اللام فی النکاح، للعهد أی عقدة لها،[۲۱۷] قال المغربی: و هذا علی طریقة البصریین و قال غیره: الالف و اللام بدل الإضافة أی نکاحه ... و هذا علی طریق الکوفیین.[۲۱۸]

نقل سوم: ذیل آیه ۲۴۵ سوره بقره: ﴿ مَّن ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا ﴾

قال ابن المغربی: انقسم الخلق حین سمعوا هذه الآیة إلی فرق ثلاثة؛ الأولی: الیهود؛ قالوا إنّ ربّ محمد یحتاج إلینا، و نحن أغنیاء و هذه جهالة عظیمة، وردّ علیهم بقوله ﴿لَّقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُواْ إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاء﴾.[۲۱۹]

و الثانیة: آثرت الشحّ و البخل و قدّمت الرغبة فی المال.

و الثالثة: بادرت إلی الامتثال کفعل أبی الدحداح و غیره انتهی.[۲۲۰]

نقل چهارم. ذیل آیهٔ ۲۵۵ سوره بقره (آیة الکرسی)

قال المغربی: منْ تکرّس الشیء، تراکب بعضه علی بعض و اکرسته أنا قال العجّاج:

یا صاح هل تعرف رسماً مکرسا قال نعم اعرفه و اکرسا

و قال آخر:

نحن الکراسی لا تعدّ هوازن امثالنا فی النائبات و لا الأسد[۲۲۱]

نقل پنجم. ذیل آیه ۲۶۰ سوره بقره: ﴿ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا﴾

... و خصصت الجبال بعدد الأجزاء فقيل: أربعة قاله قتادة و الربيع، و قيل: سبعة؛ قاله السدی و ابن جريح و قيل: عشرة؛ قاله ابوعبدالله الوزير المغربی و قال: عنه فی رجل أوصی بجزء من ماله إنه العشر، إذ كانت أشلاء الطيور عشرة.[۲۲۲]

نقل ششم: ذیل آیه ۵۲ سوره آل عمران ﴿ فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنصَارِي إِلَى اللَّهِ...﴾

قال المغربی: انمّا قال عيسی: «من انصاری الی الله» بعد رفعه إلی السماء و عوده إلی الأرض و جمع الحواريين الاثنی عشر و بثهم فی الآفاق يدعون إلی الحقّ.

و ما قاله من أن ذلک القول كان بعد ما ذكر بعيد جداً لم‌يذكره غيره بل المنقول و الظاهر: انه قال ذلک قبل رفعه إلی السماء.[۲۲۳]

نقل هفتم: ذیل آیه ۱۱۷ سوره نساء

این مورد، همان مورد ۲۸ است که از *تبیان* نقل کردیم،[۲۲۴] با تفاوت اندکی در برخی تعبیرات.[۲۲۵]

بررسی نقل‌های ابوحیان از مغربی

این نقل‌ها با شیوه تفسیری وزیر مغربی سازگار است؛ زیرا روحیه ابتکار و نوآوری وزیر مغربی در نقل ششم آشکار است. وزیر مغربی از ارائهٔ سخنی که هیچ کس پیش از وی نگفته، پرهیز ندارد. البته این روش، مورد پذیرش ابوحیان غرناطی نیست.

استناد به اشعار شاعران و پرداختن به بحث‌های لغوی را در نقل چهارم می‌توان دید که آن هم از ویژگی‌های روش تفسیری وزیر مغربی است.

مورد جالب توجه نقل پنجم است که در آن، عنوان نادرست ابوعبدالله الوزیر المغربی دیده می‌شود. در این نقل، جزء به عُشْر تفسیر شده است. این تفسیر، در روایات چندی از اهل بیت علیهم‌السلام وارد شده است.[۲۲۶] تعبیر «فی رجل أوصی بجزء من ماله» به طور کامل در روایت ابوبصیر عن ابی عبدالله علیه‌السلام[۲۲۷] و بدون «فی» در روایت معاویه بن عمّار عن ابی عبدالله علیه‌السلام دیده می‌شود.[۲۲۸]

در هر دو روایت، به آیه شریف ﴿اجعل علی کلّ جبل منهنّ جزء﴾ اشاره و تصریح شده است که حضرت ابراهیم، اجزاء حیوانات را بر ده کوه نهاد.

به نظر می‌رسد وزیر مغربی، با نقل روایت ابی عبدالله، جزء را در آیهٔ فوق، به عُشْر تفسیر کرده و ابوحیّان در هنگام نقل از تفسیر وزیر مغربی، به اشتباه، نام ابوعبدالله را ضمیمه نام وزیر مغربی ساخته است، یا چنین اشتباهی در نسخه وی از تفسیر وزیر مغربی بوده است.

چنان که پیشتر اشاره شد، اساساً توجه به روایات اهل بیت علیهم‌السلام از ویژگی‌های تفسیری وزیر مغربی است.

گفتنی است در *تفسیر تبیان*، توضیحات گسترده‌ای دربارهٔ واژه «کرسی» و مشتقات مرتبط با آن آمده است که به نقل چهارم ابوحیّان بی‌شباهت نیست؛[۲۲۹] لذا احتمال دارد تمام این توضیحات لغوی، برگرفته از کلام وزیر مغربی باشد و نقل ابوحیّان، خلاصه کلام وی باشد. اساساً این احتمال وجود دارد که پاره‌ای از آرای وزیر مغربی، در لابه‌لای تفسیر تبیان بدون انتساب به وی آمده باشد که شناخت آن‌ها میّسر نیست.

تفسیر مغربی در برهان زرکشی

محمد بن عبدالله زرکشی (۷۴۵-۷۹۴ق) در یک جا از کتاب خود، *البرهان فی علوم القرآن* از مغربی و تفسیر وی یاد کرده که جالب توجه است. وی در بحث از اسالیب قرآن و فنون بلاغی آن، مواردی را که به جای ضمیر، اسم ظاهر به کار رفته، بر شمرده و گوید:

> الخامس: ازالة اللبس حیث یکون الضمیر یوهم أنّه غیر المراد کقوله تعالی... و قوله تعالی: ﴿الظانین بالله ظنّ السوء علیهم دائرة السوء﴾ (الفتح:۶)؛ کرّر السوء، لأنه لوقال: «علیهم دائرته»، لالتبس بأن یکون الضمیر عائداً الی الله تعالی، قاله الوزیر المغربی فی تفسیره.[۲۳۰]

این نظر -که همچون پاره‌ای از مواردی که از تفسیر تبیان آوردیم، در توجیه تکرار در قرآن است ـ از این جهت جالب توجه است که به اواخر قرآن مربوط

است؛ بر خلاف سایر نقل‌ها که همگی به اوایل قرآن (سوره یونس و قبل از آن) مربوط می‌باشد. آیا تفسیر وزیر مغربی به اواخر قرآن هم رسیده، یا این که آیه به تناسب دیگر آیات توضیح داده شده است؟ پاسخ سؤال روشن نیست.

فرزند وزیر مغربی

از وزیر مغربی، فرزندی با نام ابویحیی عبدالحمید بن حسین می‌شناسیم که نام وی، در کتاب‌های تراجم به گونه مستقل و ضمن ترجمه پدر وی آمده است. صفدی او را فاضلی ادیب، با کتابتی ملیح خوانده است و به روایت او و از پدر و روایت ابو منصور عکبری و فارس ذهلی به وی اشاره کرده است.[۲۳۱] ابن العدیم هم ضمن ترجمه وزیر مغربی، به روایت فرزندش ابویحیی عبدالحمید از وی تصریح کرده است.[۲۳۲]

از حالات وی و تاریخ ولادت و وفات وی اطلاعی در دست نیست. فقط می‌دانیم هنگام ولادت وی، ابوعبدالله محمد صاحب دیوان جیش در مصر، این دو بیت شعر را (در بحر مخلع بسیط) برای وی فرستاد:

قد اطلع الفأل منّی معنی　　یدرکه العالم الذکی
رأیت جد الفتی علیاً　　فقلت جد الفتی علی[۲۳۳]

سد آبادی در کتاب *المقنع فی الامامة* از وی قطعه‌ای به طور مستقیم نقل کرده و او را با لقب الرئیس ابویحیی بن الوزیر المغربی خوانده است.[۲۳۴] این تعبیر ـ که در مناقب ابن شهر آشوب هم آمده است[۲۳۵] ـ نشانگر ریاست وی می‌باشد که از چگونگی آن اطلاعی نداریم.

ما در این جا، به گردآوری اشعار ابویحیی مغربی پرداخته، سپس اشعار منسوب به وی را می‌آوریم و درباره این اشعار و اشعاری که محتمل است که از وی باشد، سخن می‌گوییم:

۱. سد آبادی در *المقنع فی الامامة*، پس از اشاره به اختلاف مردم پس از رحلت پیامبر اکرمﷺ در امر خلافت آورده است:

أنشدنی الرئیس، ابویحیی بن الوزیر المغربی لنفسه ـ رضی الله عنه ـ یشرح حال القوم:

۱. اذا کان لایعرف الفاضلی　　نَ إلّا شبیههم بالفضیلة
۲. فمن أین للامة الاختیا　　ر لولا عقولهم المستحیلة

۳. و إن كان إجماعهم حجّة	فلم ناقض الشيخ فيهم دليله
۴. وعاد الى النص يوصى به	و من قبل خالف فيه رسوله
۵. و قام الخليفة من بعده	بسنّ الضلال فيهدى سبيله
۶. و يـزعـم بيعته فـلـــتة	و يصدق لا صدّق الله فيله

– عقد عمر و ابوعبيدة بن الجراح لأبی‌بكر البيعة فی سقيفة بنی ساعدة فلمّا ولّی عمر بنصّ أبی‌بكر عليه، قال عمر: كانت بيعة ابی بكر فلتة، من عاد إلی مثلها فاقتلوه، و فی بعض الروايات: اضربوه بالسيف.

تمام القطعة:

۷. و يجعلها بعد فی ستة	معلقة بشروط طويلة
۸. فيدرأً عن سالم شكه	و قد كان أحری بسوء الدخلية
۹. و يوقعه فيهم شبهة	ليبرد بالغيظ منهم غليله
۱۰. و ما كان أعرفه بالإما	م و لكنّ تضليله حيلة
۱۱. فلو رخص الله فی دينه	لاوشک من مكره أن يزيله
۱۲. و لكن أتيح له حيلة	و عاجله الله بالفتک غتلة
۱۳. و غادر من فعله سبة	يجرّالزمان عليها ذيوله [۲۳۶]

درباره اين قطعه، نكات چندی گفتنی است:

نكته اول. در كتاب شريف *اعيان الشيعة* ضمن اشعار وزير مغربی اين چند بيت ديده می‌شود:

ايا غامضين المزايا الجليلة	من المرتضی و السجايا الجميلة
و يا غامضين عن الواضحات	كأنّ العيون لديهم كليلة
إذا كان لايعرف الفاضلين	الّا شبيههم فی الفضيلة
فمن أين للأمة الاختيار	عفا لعقولكم المستحيلة
عرفنا عليّاً بطيب النجار	و فصل الخطاب و حسن المخيلة
تطلع كالشمس رادّ الضحی	بفضل عميم و أيد جزيلة
فكان المقدم بعد النبی	علی كل نفس بكل قبيلة [۲۳۷]

به نظر می‌رسد این ابیات ـ که بیت سوم و چهارم آن در قطعه فوق به رقم ۱ و ۲ (با اندکی تفاوت) آمده است ـ همگی از یک قطعه بوده، با تصریح سد آبادی به این که این قطعه، سروده ابویحیی فرزند وزیر مغربی است، تمام این ابیات، هم علی القاعده سروده وی می‌باشد. اشعاری که سدآبادی نقل کرده است، به روشنی آغاز قطعه نیست؛ بلکه وی به تناسب بحث خود، از وسط قطعه، اشعار مناسب را نقل کرده است.

نکته دوم. ابیات شماره ۱ و۲ را ابن شهرآشوب در مناقب خود به نقل از یحیی بن الوزیر المغربی آورده است[۲۳۸]، که البته عنوانی است محرّف و باید یحیی به ابویحیی تبدیل شود.

نکته سوم. بیاضی در *صراط مستقیم*، ابیات شماره ۱۱ تا ۱۳ این قطعه را به نقل از ابن المغربی آورده[۲۳۹] که می‌رساند مراد وی از ابن المغربی، ابویحیی فرزند وزیر مغربی است.

۲.قال ابویحیی المغربی

یا راکب الشهباء تعمل عبلة	سلّم علی قبر بسامرّاء
قبر الإمام العسکری و ابنه[۲۴۰]	و سمی احمد خاتم الخلفاء[۲۴۱]

۳.و من شعره: [الطویل]

لقیت من الدنیا اموراً ثلاثة	و لو کان منها واحد لکفانیا
تکدّر عیش المرء بعد صفائه	و هجر خلیل کان للفجر قالیا
و ثالثة تنسی الأحادیث کلّها	ثقیل إذا أبعدت عنه اتانیا[۲۴۲]

اشعار منسوب به ابو یحیی مغربی

۱. در کتاب *مناقب* ابن شهر آشوب آمده است:

قال الرئیس ابویحیی ابن الوزیر ابوالقاسم المغربی:

هل فی رسول الله من اسوة	لم یقتد القوم بما سنّ فیه
اخوک هل خولفت فیه کما	خالف موسی قومه فی أخیه[۲۴۳]

در کتاب *اعیان الشیعه* در ترجمه ابوالقاسم مغربی اشعار زیر را به وزیر نسبت می‌دهد:

صلیّ علیک الله یا من دنا — من قاب قوسین مقام النبیه
أخوک قد خولفت فیه کما — خولف فی هارون موسی أخیه
هل برسول الله من اسوة — لم یقتد القوم بما هن[۲۴۴] فیه

و می‌افزاید: «و هی أطول من هذا».[۲۴۵]

روشن نیست علامه امین به استناد چه منبعی این اشعار را به وزیر مغربی نسبت داده است؟ لذا درباره سخن ایشان نمی‌توان داوری درستی ارائه داد؛ ولی درباره دو بیتی که در *مناقب* ابن شهرآشوب آمده، گفتنی است این دو بیت را سدآبادی در کتاب *المقنع* پس از اشعاری که از منصور نمری نقل کرده با این عبارت آورده است:

و له ایضاً من ابیات

هل فی رسول الله من اسوة — لو یقتدی القوم بما سنّ فیه...[۲۴۶]

از این عبارت، به روشنی برمی‌آید که این دو بیت هم، سرودهٔ منصور نمری است؛ چند صفحه قبل هم، قطعه بلند ابویحیی فرزند وزیر مغربی نقل شده است؛[۲۴۷] لذا احتمال دارد مرحوم ابن شهرآشوب، به همین کتاب رجوع کرده و با سرعت این دو بیت را برداشته و با غفلت از اشعار منصور نمری که در این میان آمده، آن‌ها را به ابویحیی مغربی نسبت داده است.

۲. در مناقب ابن شهرآشوب می‌خوانیم:

یا ابن الذی بلسانه و بیانه — هدی الأنام و نزل التنزیل
عن فضله نطق الکتاب و بشرّت — بقدومه التوراة و الإنجیل
لولا انقطاع الوحی بعد محمّد — قلنا محمّد من أبیه بدیل
هو مثله فی الفضل إلا أنّه — لم یأته برسالة جبریل[۲۴۸]

در *اعیان الشیعه* می‌گوید:

> ظاهراً مراد از مغربی، وزیر مغربی است؛ زیرا این اشعار در دیوان ابن‌هانی یافت نمی‌شود.[۲۴۹]

این سخن از دو مقطع تشکیل شده است:

مقطع نخست: «این اشعار از ابن هانی نیست؛ چون در دیوانش نیامده است». درستی این مقطع، وابسته به این ادعا است که تمام اشعار ابن هانی در دیوان وی گرد آمده باشد که ما نمی‌دانیم این ادعا تا چه اندازه صحیح است. البته اساساً اطلاق مغربی بر ابن هانی دور از ذهن به نظر می‌رسد.

مقطع دوم: «چون این اشعار از ابن هانی نیست، پس از وزیر مغربی است». این مقطع هم در صورتی صحیح است که گوینده این اشعار یا ابن هانی باشد یا وزیر مغربی و احتمال دیگری در کار نباشد؛ ولی احتمال دیگری که این جا مطرح است، این است که اشعار، سروده ابویحیی فرزند وزیر مغربی باشد.

نکته مهمتر این است که مرحوم ابن شهر آشوب، این اشعار را در حالات امام جواد علیه السلام نیز آورده است؛ ولی بنا بر نسخه‌های چاپی کتاب، گوینده آن، المعرّی است.[۲۵۰] مراد از المعرّی، ابوالعلاء معری است که در جاهای دیگر مناقب هم از وی نقل شده است.[۲۵۱]

بنابراین روشن نیست شاعر این اشعار کیست و این اشعار، در مدح کدام امام علیه السلام سروده شده است و اساساً آیا در عبارت مناقب ابن شهر آشوب در نسخه‌های چاپی تحریفی رخ نداده است؟ پرونده این بحث اخیر، تا دستیابی به نسخهٔ معتبری از مناقب ابن شهرآشوب گشوده باقی می‌ماند.[۲۵۲]

دیگر وابستگان وزیر مغربی

در قسمت پیشین این مقاله، به برخی وابستگان وزیر مغربی اشاره کردیم؛ همچون پدر و برادران و عمو و دایی پدر (هارون بن عبدالعزیز اوارجی) و فرزند وی (علی بن هارون بن عبدالعزیز).

از دیگر وابستگان وزیر مغربی، داماد وی، ابوالحسن علی بن ابی طالب بن عمر[۲۵۳] و خواهر زاده او، نقابت نجم الدین اسامه را که در سال ۴۵۲ ق نقابت سادات را عهده دار شد،[۲۵۴] می‌توان نام برد.

برادرزاده وزیر مغربی، ابوالفرج محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین مغربی بوده که نام وی در چند کتاب تاریخی دیده می‌شود.[۲۵۵] اگر وی برادرزاده

ابوینی وزیر مغربی باشد، قهراً نتیجه ابوعبدالله نعمانی می‌باشد و به بحث اصلی ما ارتباط بیشتری می‌یابد.

به هر حال، ما در این جا تنها به ترجمه سخن ابن صیرفی ابوالقاسم علی بن منجب بن سلیمان در کتاب *الاشارة الی من نال الوزارة* درباره وی اکتفا می‌کنیم. ابن صیرفی، با عنوان «الوزیر الاجل الکامل الاوحد صفی امیرالمؤمنین و خالصته ابوالفرج محمد بن جعفر المغربی» او را ترجمه کرده و پس از اشاره به خاندان وی و ماجرای قتل جد و عموهای وی و یادکرد از وزیر مغربی، می‌گوید:

وزیر ابوالفرج به مغرب رفت و آن جا به خدمت پرداخت. احوال روزگار او زیر و رو شد و پس از بازگشت از مصر، یازوری او را به خدمت گرفته، و دیوان جیش را بر عهده او نهاد. سیده، مادر امام مستنصر بالله به او اهتمام می‌ورزید. هنگامی که بابلی به وزارت رسید، او را ضمن دیگر اصحاب یازوری به بند کشید و زندانی کرد؛ ولی در همان زندان، در ماه ربیع الاول سال ۴۵۰ ق حکم وزارت گرفت و خلعت یافت؛ ولی وی نه متعرض خلیفه بغداد شد و نه با بابلی رفتاری را که با او و اصحاب یازوری کرده بود، انجام داد. دو سال و چند ماه در سمت وزارت باقی ماند و در ماه رمضان سال۴۵۲ ق از این سمت بر کنار شد. در آن زمان، رسم چنین بود که وزرایی که از کار برکنار می‌شدند، دیگر عهده دار خدمت دولتی نمی‌شدند؛ ولی او پس از برکناری از وزارت، پیشنهاد کرد اداره برخی دیوان‌ها را بر عهده او گذارند؛ لذا دیوان انشاء را به وی سپردند. بدین ترتیب، به خدمت گرفتن وزیران پس از برکناری رسم شد؛ رسمی که مانع انزوای ایشان شده، زمینه فتنه انگیزی را برطرف ساخت. او بود که این نکته را دریافت و به این فائده رهنمون شد. بالاخره وی در سال ۴۷۸ ق درگذشت.[۲۵۶]

پی نوشت

۱. این نام را نجاشی در رجال خود، ص۷۰۸/۲۷۱ برای رسالهٔ سید مرتضی ذکر کرده است. این رساله، با نام «مسألة فی العمل مع السلطان» در رسائل شریف مرتضی، *المجموعة الثانیة*، ص۸۷-۹۷ به چاپ رسیده است. با توجه به مقدمه این کتاب، نام *مسألة فی الولایة من قبل الظلمة* زیبندهٔ آن است.

۲. این کلمه در متن چاپ شده به *المغربی* تحریف شده است.

۳. *المقنع*، ص۳۱.
٤. *الذریعه*، ج۲۲، ص۱۲۳ (به نقل از محدث نوری).
٥. شرح حال وزیر مغربی در مصادر چندی آمده است. آنچه در متن نقل کردیم، غالباً از معجم الادباء، ج۱۰، ص۸۳ برگرفته شده است.
٦. *الکامل فی التاریخ*، (مؤسسة التاریخ الاسلامی)، ج۵، ص٦٥١ و ٦٥٢.
۷. *همان*، ج٦، ص۸.
۸. *بغیة الطلب*، ج٦، ص۲٥۳۷.
۹. *همان*، ص۲٥٤۰ و ۲٥٥۲.
۱۰. *وسائل الشریف المرتضی*، المجموعة الثانیة، ص۸۹.
۱۱. *الکامل*، ج٦، ص۱۰.
۱۲. *همان*، ج٦، ص۱۰ و ۱۱؛ *بغیة الطلب*، ج٦، ص۲٥٥۲.
۱۳. *الکامل*، ج٦، ص۲۰.
۱٤. *بغیة الطلب*، ج٦، ص۲٥٥٥؛ *تاریخ دمشق*، ج۱٤، ص۱۰۹.
۱٥. *المقنع*، ص۳۲.
۱٦. *ذریعه*، ج۲۰، ص۳۹٤/۳٦۳۰.
۱۷. *رسائل شریف مرتضی، المجموعة الثانیة*، ص٦۷.
۱۸. این رساله با عبارت «لیس یمتنع القول...» آغاز شده است و هیچ خطبه و مقدمه‌ای در آغاز آن دیده نمی‌شود؛ لذا احتمال افتادگی در نسخه چاپی، جدی است.
۱۹. همچون *اکمال ابن ماکولا*، ج۱، ص۲۷۷؛ *بغیة الطلب*، ج۹، ص٤۲۹۱و ٤۲۹٥و ٤۲۹٦؛ *وفیات الاعیان*، ج۱، ص۱۱۱و ۳٤۹و ج۲، ص۱۱۷و ٥۳۹، ج۳، ص۸۸، ۱٥۷، ۲۳۳، ۳۷۹، ج٤، ص۹۱، ج٦، ص٤۰۰؛ *معجم البلدان*، ج۲، ص۲۱۷ و ٤۹۳و ج٤، ص۳٤٥؛ *صحاح*، ج٦، ص۲۳۷٦؛ *لسان العرب*، ج۲، ص۱۹۷، ج۱۱، ص۳۱۳و ج۱۲، ص٥۹۳؛ *تاج العروس*، ج۱، ص٤٦۳ و ٦٥۱، ج۲، ص۲۹۰، ۳٦۱، ٤۱٤ و موارد بسیار دیگر، ر.ک: مواضع مختلف کتاب *الوزیر المغربی*.
۲۰. *ذریعه*، ج۱، ص۱۸/۸٥، ۱۸٦۸/۳٥٤، ۱۸۷۸/۳٥۷، ۱۹۰٥/۳٦۳ و ۱۹۰٦، ۱۹۰۸/۳٦٤، ۱۹۸۹/۳۸۷و ج۲، ص۱۷۳ /٦۳۷ و ٦۳۸، ۲٥۰، ۱۱٦٥/۲۸۹، ۲۰۳۳/٥۱٦و ج٤، ص۲۷۳، ۳۱٤، ۳۲۰، ۱۸٥۱/٤۲۰، ٥۰۸ و ج۷، ص۸۹۷/۱٦۹و ج۹، ص۲٤۹، ٦۹۹ (در این‌جا اشاره شده است که عبدالمحسن صوری در مدح پدر وزیر مغربی قصیده‌ای سروده که در دیوان وی آمده است)، ۸۱۳۱/۱۲٦۸و ج۱۰، ص۱۱۳، ۱٥۸و ج۱۱، ص٥۲۰/۸۳، ۱۷۳۸/۲۸۷و ج۱۲، ص٥۲۳/۷۷، ۱۸۰۲/۲۷۰و ج۱۷، ص۳۰/٦، ۲۸۷/٥۳و ج۱۹، ص۷۳/۱۷و ج۲۰، ص۲٤۳۸/۱۷۰، ۲٤٦٥/۱۷٥، ۲٤۸٥/۱۷۹، ۳۰۳۳/۲۹۳، ۳٦۳۰/۳۹٤، ۳٦٥٦/۳۹۸و ج۲۱، ص٤۰۳۹/۷۹و ج۲۲، ص٦۳٦۰/۱۲۲، ٦۳٦۲/۱۲۳، ص٦٦۷۹/۱۹۷؛ اعیان الشیعه، ج۱، ص۱۷٤، ۱۸۳، ۱۹۱، ۲۸٤و ج۲، ص۲۱، ۲۲۱، ۳۹٥، ۳۹٦، ٤۱٦، ٤٤٥و ج۳، ص۳٦، ۲٤۲، ۲٥۱، ۲٥٥و ج٤، ص۱۳٥، ٥۱۳و ج٥، ص۳۸، ۳۹، ۲۲۷ (دوبار)، ۲٥۷و ج٦، ص۱٤٦و ج۷، ص ۳٤۰ (دوبار)و ج۸، ص۹۹ و ج۱۰،

ص۱۹۷، ۲۸۱، ۳۰٦. ترجمهٔ وزیر مغربی هم در ج٦، ص۱۱۱ و ج۸، ص۱۸۷ آمده است. (چنان‌که پیش‌تر گذشت) و نیز، مستدرکات اعیان الشیعه، ج۲، ص۱۲۲و ج۳، ص۲۵۲۲و ج٤، ص٤۷-۹۷ (به نقل از دکتر احسان عباس) و ج۵، ص۲۹۱، ۲۵۵، ۲۹۷.

۲۱. *بحارالأنوار*، ج۱۰۷، ص۸۰ و ۸۱.

۲۲. *معجم الادباء*، ج۱۸، ص۱۰۳. گفتنی است دکتر احسان عباس که در کتاب *الوزیر المغربی*، در صدد گردآوری باقی مانده آثار وزیر مغربی، از نظم و نثر بوده، متن بالا را نیاورده است؛ لذا ما این متن را ـ که در بردارنده نکاتی از زندگی آموزشی وزیر مغربی بوده است ـ نقل کردیم.

۲۳. *الوافی بالوفیات*، (چاپ داراحیاء التراث)، ج٤، ص۱۳۰؛ *هدیة العارفین*، ج۲، ص۱۲۲؛ *اعلام زرکلی*، ج٦، ص۲۸۲.

۲٤. *هدیة العارفین*، ج۲، ص٥٦؛ *اعلام زرکلی*، ج۹، ص۲٤۲.

۲۵. *همان*، ج۲، ص۱٦۷؛ *ایضاح المکنون*، ج۲، ص٤۰۹ و ٤۷٤.

۲٦. *الوافی بالوفیات*، ج٤، ص۱۳۰.

۲۷. *تهذیب الکمال*، ج۱٦، ص۲۸۱.

۲۸. تفسیر *کشف الاسرار وعدة الابرار*، ج۷، ص٤٤٦.

۲۹. *حاکم حسکانی در شواهد التنزیل*، ج۱، ص۱۳۵/۱٤٦ از *ابی القاسم مغربی*، از ابی بکربن عبدان حافظ نقل می‌کند. وی دو جای دیگر از منصور بن خلف روایت کرده است؛ یکی در ص۳۰۵/۳۱۸ (که همچون مورد نخست، از ابی بکر احمد بن عبدان روایت می‌کند) و دیگری در ص٤۱۷/٤٤۰.

۳۰. تاریخ اسلام ذهبی، چاپ بشار عواد، ج۸، ص۷۰٤.

۳۱. *سیر اعلام النبلاء*، ج۱۸، ص۱۰۱/۲۱۳ و مصادر حاشیه آن.

۳۲. *تاریخ دمشق*، ج٤۱، ص۱۱۲ و ۱۱٦.

۳۳. ذیل ابن نجار بر *تاریخ بغداد*، ج۱، ص٤۰.

۳٤. *تفسیر بغوی*، ج۱، ص۲۷۲.

۳۵. *الوافی بالوفیات*، ج۱، ص۲٦۰.

۳٦. *الوزیر المغربی*، ص۱٤۸ و ۱٤۹ و ۱۵۸.

۳۷. *صراط مستقیم*، ج۳، ص۱۰.

۳۸. *همان*، ص۲۷۸.

۳۹. *ریاض العلماء* ج۲، ص۱٤۷؛ *اعیان الشیعة*، ج٦، ص۱۱٤.

٤۰. وی تنها در ذیل نام تفسیر قرآن وی، به عبارتی که در *اعیان الشیعه* نقل شده است اشاره کرده و اندکی درباره دیدگاه وی در اعجاز قرآن سخن گفته است. ر.ک: *الوزیر المغربی*، ص۱۰۰-۱۰۳.

٤۱. گفتنی است که نام الحسین بن علی مغربی در پاره‌ای موارد به الحسن بن علی مغربی تحریف شده است، ر.ک: *تبیان*، ج۱، ص۱۲۹و ج۲، ص۵۷۳و ج۳، ص۳۱، ۳٦٦ (در چاپ جامعه مدرسین در این موارد، این تحریف دیده نمی‌شود)؛ *فقه القرآن*، ج۱، ص۱۱۲و ج۲، ص۲۲٤؛ *متشابه القرآن و مختلفه*،

ج ۱، ص۱٤۱. در برخی مواضع تفسیر *ابوالفتح* رازی هم از مغربی با تعبیر نادرست علی بن الحسین المغربی یاد شده است. (*روض الجنان*، ج٦، ص ۲۰، ۱۱۷، ۲۲۱، ۲۲٥، ۲٦۷، ٤۱۰ و ج۷، ص۱۹، ۱۲۳، ۳۱۹).

٤۲. مرحوم طبرسی در مقدمه *مجمع البیان* ضمن مدح بسیار کتاب *تبیان* می‌گوید: «و هو القدوة استضیء بانواره، واطأ مواقع آثاره». البته در ادامه، به اشکالات این تفسیر در زمینه اعراب و نحو و نارسایی الفاظ و ترتیب نامناسب آن اشاره می‌کند. از مقایسه *تبیان* و *مجمع البیان* بر می‌آید که در غیر مسائل نحو و اعراب، *مجمع البیان*، بیشتر همان مطالب *تفسیر تبیان* را (البته با تنظیم بهتر) ارائه کرده است. تأثیر *تبیان* در *فقه القرآن* راوندی چنان عمیق است که می‌توان *فقه القرآن* راوندی را تنظیم مطالب فقهی تبیان به ترتیب کتب فقهی دانست. *تفسیر روض‌الجنان* ابوالفتوح رازی هم غالباً ترجمه تبیان است.

٤۳ . بقره:۱.

٤٤. تفسیر *تبیان*، ج ۱، ص٤۸ (چاپ جامعه مدرسین، ج ۱، ص۳٥۸). در حاشیه‌های بعدی هم آدرس‌های داخل پرانتز از تفسیر تبیان از این چاپ است.

٤٥ . بقره: ٦.

٤٦. همان، ، ص٥۹ (چاپ جامعه مدرسین، ج ۱، ص۳۷۸).

٤۷ . بقره: ۳۰.

٤۸. در هردو چاپ «إذا» ذکر شده؛ ولی در آیه، «اذ» آمده است.

٤۹. *تفسیر تبیان*، ج ۱، ص۱۲۹ (چاپ جامعه مدرسین، ج ۲، ص٥۳). گفتنی است ما این جا اندکی از عبارت مفسران دیگر را هم آوردیم، تا کلام حسین بن علی مغربی روشن شود، این روش را در نقل دیگر قطعات هم دنبال کرده‌ایم. درباره مراد از «الفضل» در عبارت «قال الفضل»، پس از این سخن خواهیم گفت.

٥۰ . بقره: ٦۲.

٥۱. *تفسیر تبیان*، ج ۱، ص ۲۸۱ (چاپ جامعه مدرسین، ج ۲، ص۲۸۸).

٥۲ . بقره: ۷٤.

٥۳. *تفسیر تبیان*، ج ۱، ص ۳۰۹ (ج ۲، ص ۳۳۰).

٥٤ . بقره: ۷۸

٥٥. *تفسیر تبیان*، ص۳۱۸، (ج ۲، ص۳٤٥)؛ *مجموع البیان*، ج ۱، ص۲۸۲.

٥٦ . بقره: ۱۰٤

٥۷. *تفسیر تبیان*، ص۳۸۹، (ج ۲، ص٤٤٤) شیخ طوسی، بحث از معنای «انظرنا و اسمعوا» را چند سطر بعد آغاز می‌کند؛ لذا به نظر می‌رسد این پاراگراف هم ادامه کلام حسین بن علی المغربی است و شیخ طوسی برای منقطع نشدن کلام وی، آن را این جا نقل کرده است.

٥۸ . بقره: ۱۰۸

٥۹. *تفسیر تبیان*، ص٤۰۳ (ج ۲، ص٤٦۳).

٦۰ . بقره: ۱۲٤

٦١. *تفسیر تبیان*، ص٤٤٦، (ج ٢، ص٥١٧)؛ *مجمع البیان*، ج ١، ص ٣٨٠.
٦٢. بقره: ١٢٨
٦٣. *تفسیر تبیان*، ص٤٦٥، (ج ٣، ص ٩).
٦٤. بقره: ٢٣٨
٦٥. *تفسیر تبیان*، ج ٢، ص ٢٧٥، (ج ٣، ص ٣٩٧)؛ *فقه القرآن*، ج ١، ص ١١٢.
٦٦. بقره: ٢٦٨
٦٧. *تفسیر تبیان*، ص٣٤٨، (ج ٣، ص ٤٩١).
٦٨. بقره: ٢٨٢.
٦٩. *تفسیر تبیان*، ص ٣٧٤، (ج ٣، ص٥٢٨).
٧٠. آل عمران: ١١٩.
٧١. ظاهراً «تحبّه» صحیح است و در هر دو چاپ تفسیر تبیان، تحریف رخ داده است.
٧٢. ظاهراً «تحبونهم» صحیح است؛ چنان که در آیهٔ قرآن هم به این شکل آمده و این امر، تأیید تحریفی است که در حاشیه پیشین به آن اشاره شد.
٧٣. *تفسیر تبیان*، ج ٢، ص٥٧٣، (ج ٤، ص ٢٠٥).
٧٤. آل عمران: ١٥٣.
٧٥. *تفسیر تبیان*، ص٢٢، (ج ٤، ص٢٥٩)؛ *مجمع البیان*، ج ٢، ص ٨٦٢
٧٦. آل عمران: ١٥٩.
٧٧. *تفسیر تبیان*، ص ٣١، (ج ٤، ص٢٦٨).
٧٨. نساء: ٣.
٧٩. *تفسیر تبیان*، ص ١٠٤، (ج ٤، ج ٣ ص ٣٥٢)، *فقه القرآن*، ج ٢، ص ٩٨.
٨٠. نساء: ١٢
٨١. *تفسیر تبیان*، ص١٣٦، (ج ٤، ص٣٨٨)؛ *مجمع البیان*، ج ٣، ص٢٨؛ *فقه القرآن*، ج ٢، ص٣٣٧؛ *روض الجنان*، ج ٥، ص٢٧٩؛ *تفسیر شاهی*، ج ٢، ص ٦٠٢.
٨٢ نساء: ٤٢
٨٣. *تفسیر تبیان*، ص ٢٠٤، (ص٤٦٦).
٨٤ نساء: ٤٧.
٨٥. *تفسیر تبیان*، ص٢١٦، (ج ٤، ص ٤٨٠)؛ *مجمع البیان*، ج ٣، ص ٨٧.
٨٦ نساء: ٥٦.
٨٧. *تفسیر تبیان*، ص ٢٣١، (ج ٤، ص٤٩٨)؛ *متشابه القرآن و مختلفه*، ج ٢، ص ١١٤ و ٢٨٥.
٨٨. نساء: ٦٢.
٨٩. *تفسیر تبیان*، ص ٢٤١، (ج ٤، ص٥٠٨)؛ *مجمع البیان*، ج ٣، ص ١٠٣. گفتنی است، آیه بعد از این آیه چنین است: «اولئک الذین یعلم الله ما فی قلوبهم فأعرض عنهم و عظهم و قل لهم فی أنفسهم قولاً بلیغاً». ظاهراً مغربی هر دو آیه را با هم تفسیر کرده و شیخ طوسی، برای منقطع نشدن کلام وی، تمام آن

را این جا نقل کرده است. در تفسیر تبیان، تفسیر آیه بعد پس از این، به طور مستقل آمده و آن جا هم بر دلالت آیه بر فضل بلاغت، تأکید مجدّد شده است.

۹۰ . نساء: ۷۳.

۹۱. *تفسیر تبیان*، ج۳، ص۲۵٦، (ج٤، ص٥۲٦)؛ *روض الجنان*، ج٦، ص۲۰.

۹۲ . نساء: ۹٤.

۹۳. *تفسیر تبیان*، ص۲۹۹، (ج٥، ص٤۹)؛ *مجمع البیان*، ج۳، ص۱٤٦.

۹٤ . نساء: ۹٥ و ۹٦.

۹٥. *تفسیر تبیان*، ص۳۰۲، (ج٥، ص٥۳)؛ *مجمع البیان*، ص۱٤۹؛ *فقه القرآن*، ج۱، ص۳۳٥.

۹٦. نساء: ۹۷-۹۹.

۹۷. *تفسیر تبیان*، ص۳۰٤، (ج٥، ص٥٥).

۹۸ . نساء: ۱۰۹.

۹۹. *تفسیر تبیان*، ص۳۲۰، (ج٥، ص۷٥).

۱۰۰ . نساء: ۱۱۷.

۱۰۱. *تفسیر تبیان*، ص۳۳۱، (ج٥، ص۸۹)؛ *روض الجنان*، ج٦، ص۱۱۷.

۱۰۲ . نساء: ۱٤۲ و ۱٤۳.

۱۰۳. *تفسیر تبیان*، ص۳٦٦، (ج٥، ص۱۳۱).

۱۰٤ . نساء: ۱۳.

۱۰٥. *تفسیر تبیان*، ص۳۹۲، (ج٥، ص۱٦۲).

۱۰٦ . نساء: ۱۷٦.

۱۰۷. *تفسیر تبیان*، ص٤۰۸، (ج٥، ص۱۸۱).

۱۰۸ . مائده: ۱.

۱۰۹. *تفسیر تبیان*، ص٤۱٦، در این چاپ حدود دو سطر افتاده است. (ج٥، ص۱۹۱)؛ *روض الجنان*، ج٦، ص۲۲۱.

۱۱۰ . مائده: ۲.

۱۱۱. *تفسیر تبیان*، ص٤۱۹، (ج٥، ص۱۹٤)، *مجمع البیان*، ج٦، ص۲۲٥، *فقه القرآن*، ج۱، ص۳۰۳.

۱۱۲ . مائده: ۲.

۱۱۳. *تفسیر تبیان*، ص٤۲٤، (ج٥، ص۲۰۱).

۱۱٤ . مائده: ٦.

۱۱٥. *تفسیر تبیان*، ص٤٤۸، (ص۲۳٦)؛ *روض الجنان*، ج٦، ص۲٦۷؛ *فقه القرآن*، ج۱، ص۱۲. گفتنی است شیخ طوسی، پس از نقل عبارت فوق، افزوده است: «و اقوی الأقوال، ما حکینا اولاً من أن الفرض بالوضوء یتوجّه إلی من أراد الصلاة و هو علی غیر طهور. فامّا من کان متطهراً فعلیه ذلک استحباباً...». این عبارت، ناظر به اختلافی است که پیش از نقل کلام مغربی حکایت شده است. «ثم اختلفوا هل یجب ذلک کلّما أراد القیام إلی الصلاة او بعضها أو فی أی حال هی؟ فقال قوم المراد به إذا أراد القیام و

هو علی غیر طهور و هو الّذی اختاره الطبری و ...».
نقل کلام مغربی در این جا، چندان مناسب نیست و سبب پیدایش دشواری در فهم عبارت کتاب شده است. به نظر می‌رسد شیخ طوسی، پس از تألیف کتاب، به تفسیر مغربی برخورده و با افزون کلام وی به تفسیر خود، در جای نامناسب، نوعی ناهمواری در کتاب پدید آورده است.
۱۱۶ . مائده: ۴۸.
۱۱۷. *تفسیر تبیان*، ص۵۴۶، (ج ۵، ص۳۴۷)؛ *مجمع البیان*، ج ۳، ص۳۱۴؛ *روض الجنان*، ج ۶، ص ۴۱۰؛ *متشابه القرآن و مختلفه*، ج ۱، ص ۱۴۱ و ۲۶۱.
۱۱۸. همان، ص۵۵۹، (ج ۵، ص ۳۶۰)؛ همان، ج ۳، ص۳۲۵؛ همان، ج ۷، ص۱۹؛ *فقه القرآن*، ج ۱، ص۱۱۶؛ این کلام در *تفسیر برهان*، ج ۲، ص ۳۲۰ هم از تفسیر *مجمع البیان* نقل شده است.
۱۱۹ . مائده: ۶۴.
۱۲۰. *تفسیر تبیان*، ص ۵۸۰، (ج ۵، ص ۳۸۲)؛ *مجمع البیان*، ج ۳، ص ۳۳۹.
۱۲۱ . مائده: ۸۹.
۱۲۲. *تفسیر تبیان*، ص ۱۱، (ج ۵، ص۴۲۶)؛ *روض الجنان*، ج ۷، ص۱۲۳؛ *فقه القرآن*، ج ۲، ص ۲۲۴.
۱۲۳ . مائده: ۹۵.
۱۲۴. *تفسیر تبیان*، ص۲۷، (ج ۵، ص ۴۴۵).
۱۲۵ . مائده: ۱۰۵.
۱۲۶. *تفسیر تبیان*، ج ۴، ص ۴۰، (ج ۵، ص ۴۶۱).
۱۲۷ . مائده: ۱۰۹-۱۰۸
۱۲۸. سخن مغربی، این‌جا پایان می‌پذیرد و ادامهٔ آن، کلام شیخ طوسی است. این کلام، توضیحی بر سه قول پیشین است و ربطی به کلام مغربی ندارد؛ زیرا آشکار است که بنا بر احتمال مغربی «یوم» ظرف است، نه مفعول به. به نظر می‌رسد شیخ طوسی نظر مغربی را پس از تألیف کتاب افزوده و توجه نکرده که این قول، خود قول چهارم است و افزودن این قول، بین اقوال سه گانه و توضیح آن‌ها، سبب می‌شود نوعی گسست و تشویش در عبارت کتاب پدید آید.
۱۲۹. *تفسیر تبیان*، ج ۴، ص۵۲، (ج ۵، ص ۴۷۵)؛ *مجمع البیان*، ج ۳، ص ۴۰۲.
۱۳۰ . مائده: ۱۱۸.
۱۳۱. در حاشیه چاپ جامعه مدرسین آمده: «کذا ولم نتحقق المراد من العشر المشار الیه و لعلّه مصحّف». احتمال دارد مراد، آیات دهگانه باشد، از آیه «یوم یجمع الله الرسل» تا آیه مورد تفسیر. نُه آیه از این آیات، به روشنی مربوط به مکالمه خداوند و حضرت عیسی علیه‌السلام و حواریان می‌باشد. آیه نخست هم بنا بر برخی احتمالات، با این مجموعه مرتبط است. در قاموس آمده است: «عواشر القرآن الآی التی یتم بها العشر» ممکن است متن فوق با این واژه مرتبط و مراد از «العشر»، آیهٔ دهم مجموعه، یعنی همین آیه مورد تفسیر باشد.
۱۳۲. *تفسیر تبیان*، ص۷۲ (ج ۵، ص۴۹۶). گفتنی است نقل این گفتار از مغربی در این جا، این احتمال را به ذهن می‌آورد که پاراگراف پیشین (و قیل: معناه...) کلام مغربی است؛ به ویژه با عنایت به عبارت

«و لو قال الغفور الرحيم...».
۱۳۳ . انعام: ۳۸.
۱۳٤. أنشده فی اللسان، - مادة خرق- بلفظ: و طیری لمخراق أشم کأنّه/ سلیم رماح لـم تنلـه الزعـانف (حاشیه چاپ جامعه مدرسین).
۱۳۵. *تفسیر تبیان*، ج٤، ص۱۲۸، (ج٥، ص٦٥).
۱۳٦ . انعام: ٦۰.
۱۳۷. *تفسیر تبیان*، ص۱۵۷، (ج٦، ص۱۰۰)؛ *روض الجنان*، ج۷، ص۳۱۹.
۱۳۸ . انعام: ۹۷.
۱۳۹. *تفسیر تبیان*، ص۲۱۳، (ج٦، ص۱٦۸).
۱٤۰ . انعام: ۱۰۵
۱٤۱. *تفسیر تبیان*، ص۲۲۸، (ج٦، ص۱۸۷).
۱٤۲ . انعام: ۱۱۰
۱٤۳. قبل از این آیه می‌خوانیم: «و ما یشعرکم أنّها اذا جاءت لایؤمنون». به گفته مغربی، عبارت «و نقلب أفئدتهم و أبصارهم» جملهٔ معترضه بین این جمله و جمله «کما لم‌یؤمنوا به أول مرة» است.
۱٤٤ . متن هر دو چاپ، «أن‌یختبر قلوبهم فیجد» عبارت بالا کـه در حاشـیه چـاپ جامعـه مدرسـین از مخطوطهای نقل کرده، صحیح‌تر به نظر می‌آید.
۱٤۵. *تفسیر تبیان*، ج٤، ص۲۳۸، (ج٦، ص۱۹۸)؛ *مجمع البیان*، ج٤، ص٥٤۱؛ *روض الجنان*، ج۷، ص٤۱۵.
۱٤٦ . انعام: ۱۳۰.
۱٤۷. *تفسیر تبیان*، ص۲۷۷، (ج٦، ص۲٤۳).
۱٤۸ . انعام: ۱۵۲.
۱٤۹. مراد، ابو اسامة جنادة بن محمد ازدی هروی، لغوی بزرگ است. وی استاد وزیـر مغربـی بـوده و همچون خاندان مغربی، به دست حاکم خلیفه مصر کشته شد. قتل وی، در سـال ۳۹۹ق رخ داد. (ر.ک: *وفیات الأعیان*، ج۱، ص۳۷۲).
۱۵۰. *تفسیر تبیان*، ج٤، ص۳۱۸، (ج٦، ص۲۹۰).
۱۵۱ . انعام: ۱۵٤.
۱۵۲. به آیات ۸٤تا ۸۷ این سوره اشاره است. گویا بنا بر این احتمال، آیات بسیاری که در این میان ذکر شده، همگی از ملحقات آیات فوق می‌باشند.
۱۵۳. *تفسیر تبیان*، ج٤، ص ۳۲۱، (ج٦، ص۲۹٤)؛ *مجمع البیان*، ج٤، ص۵۹۵.
۱۵٤ . اعراف: ۲٦.
۱۵۵. *تفسیر تبیان*، ج٤، ص۳۷۹، (ج٦، ص۳٦۲).
۱۵٦ . اعراف: ۲۹.
۱۵۷. *تفسیر تبیان*، ج٤، ص۳۸٤، (ج٦، ص۳٦۷)؛ *مجمع البیان*، ج٤، ص٦۳۵.

۱۵۸ . انفال: ٤١ .

۱۵۹. وی، محمد بن احمد بن ابراهیم بن سلیمان ابوالفضل جعفی کوفی، معروف به صابونی است که ساکن مصر بوده و در آن دیار، منزلتی داشته است. کتاب وی، فاخر در فقه مشهور است. ابن قولویه (م۳٦۹ق) صاحب کتاب *کامل الزیارات*، از وی روایت می‌کند. (*رجال نجاشی*، ص۳۷٤، ش ۱۰۲۲؛ *فهرست شیخ طوسی*، ص٥٤٥، ش ۹۰۱؛ *کامل الزیارات*، ب ۱، ح۱۷، ب ۱٤، ح ۲). علی القاعده، وزیر مغربی، به جهت سکونت در مصر، با وی آشنا شده است.

۱٦۰. *تفسیر تبیان*، ج ٥، ص۱۲۳، *فقه القرآن*، ج ۱، ص۲٤٤.

۱٦۱ . توبه: ۲۹.

۱٦۲. *تفسیر تبیان*، ج ٥، ص۲۰۳.

۱٦۳ . توبه: ۳۳ (یا ۳۲).

۱٦٤. *تفسیر تبیان*، ج ٥، ص۲۰۷.

۱٦٥ . یونس: ۱۱

۱٦٦. *تفسیر تبیان*، ج ٥، ص۳٤٦.

۱٦۷. برای نمونه، موارد ۱۳ تا۱۹، ۲٤، ۲۷ تا۲۹، ۳٥، ٤۷، ٤۸و٥۲.

۱٦۸. به جز موردی که در متن اشاره شد، در مورد ۱٤ هم سخن وی را ملیح دانسته؛ ولی اشاره می‌کند که این وجه نیازمند تقدیری در کلام است که گویا اعتراضی بر این وجه می‌باشد.

۱٦۹. مورد۳۹ (و الذی ذکره قوی).

۱۷۰. مورد ۱٦ (هذا ضعیف) ، مورد ۳۲ (هذا الذی ذکره سهو منه).

۱۷۱. موارد ۱، ۲۳، ۳٦ و ٤۹.

۱۷۲. موارد ٤، ۱۰، ۱۲، ۲۸، ۳۰، ۳٥، ٤۰، ٤٤، ٤٥.

۱۷۳. موارد ٥، ۸، ۱۳، ٤۷.

۱۷٤. موارد ٤، ۱۸، ۲۱، ۳۰ و نیز ر.ک: موارد ۳۹ و ٥۰.

۱۷٥. مثلاً موارد ۱۰، ۱۲، ۲۹.

۱۷٦. موارد ۱٤، ۲۱، ۲٦.

۱۷۷. مورد٤، در مورد ٤۱ هم پس از ذکر عباراتی که عرب هنگام اغراء به کار می‌گیرد، افزوده شده است: و حکی المغربی أنه سمع من یغری بـ «وراءک» و «قدامک».

۱۷۸. مورد ۷ و مورد ۳۸ (حدثنی بعض الیهود الثقات منهم بمصر...) .

۱۷۹. مورد٤۳.

۱۸۰. مورد ۱ و ۷ و نیز ر.ک. ۳۷.

۱۸۱. مورد٥٤. شیخ طوسی ذیل این مورد، نظر نقل شده را با عبارت «و هو الظاهرمن المذهب» تأیید می‌کند.

۱۸۲ مورد ۳۷ و نیز ر.ک: مورد ۱۸.

۱۸۳. مورد۲۲.

۱۸٤. مورد ٥٦.

۱۸۵. موارد ۵، ۱۳، ۲۵، ۲۷ و نیز ر.ک: مورد ٤٤.
۱۸٦. مورد١٦؛ البته شیخ طوسی نظر وی را ضعیف می‌داند.
۱۸۷. مورد ۲ (قول ربیع بن انس)، ۸ (رمّانی هم با این قول موافق است)، ۹، ۲۰ (قول فرّاء)، ۳٤ (قول زجّاج)، ٤٥، و نیز ر.ک: مورد٤٦.
۱۸۸. ر.ک: *سیر اعلام النبلاء*، ج١٦، ص٣١٣ و ج١٥، ص٢٥٥ و مصادر حاشیه آن.
۱۸۹. با عبارت ابوعلی (مورد٥) و با عبارت الجبائی (مورد٤٩) و نیز ر.ک: مورد٢٥.
۱۹۰. ر.ک: *سیر اعلام النبلاء*، ج١٤، ص١٨٣ ومصادر حاشیه آن.
۱۹۱. مورد ۸
۱۹۲. ر.ک: *سیر اعلام النبلاء*، ج١٦، ص٥٣٣ و مصادر حاشیه آن.
۱۹۳. مورد٥١.
۱۹٤. *الوافی بالوفیات*، ج٢، ص١٧٥؛ *لسان المیزان*، ج٥، ص٧٣٧.
۱۹٥. مورد ٣٣ و ٥٥.
۱۹٦. *سیر اعلام النبلاء*، ج١٦، ص٣٦٠ و مصادر حاشیه آن.
۱۹۷. مورد ٢٠.
۱۹۸. *سیر اعلام النبلاء*، ج١٠، ص١١٨، ش١٢ و مصادر حاشیه آن.
۱۹۹. مورد ٢.
۲۰۰. مطلبی که در تبیان از الربیع بن انس نقل شده، در *تفسیر طبری* (ج١، ص١٥٢ و ١٦٠ و ١٦٢) از عمار بن الحسن از عبدالله بن ابی جعفر از پدرش از ربیع بن انس نقل شده است. ربیع بن انس در این سند، ربیع بن انس بکری خراسانی است که ابوجعفر رازی از وی روایت می‌کند (*تهذیب الکمال*، ج٩، ص٦٠ و ج٣٣، ص١٩٣).
۲۰۱. مورد ٣.
۲۰۲. *تفسیر تبیان*، (چاپ جامعه مدرسین)، ج٢، ص١٩، ٢٠ و ٦١.
۲۰۳ . همان، ص٢٥و ١٥٦.
۲۰٤. همان، ص١٥٦، ترجمه وی را در *موسوعة طبقات الفقهاء*، ج٤، ص٣٢٧ و مصادر آن بنگرید.
۲۰٥. همان، ج١، ص١٠٩، (چاپ جامعه مدرسین، ج٢، ص٢٠) و ص١٣٥ (چاپ جامعه مدرسین، ج٢، ص٦١) و ص١٩٥ (چاپ جامعه مدرسین، ج٢، ص١٥٦).
۲۰٦. *وفیات الاعیان*، ج٤، ص٢٠٥؛ فهرست ابن ندیم، ص٣٧ و ٨٠؛ *اعلام زرکلی*، ج٧، ص٢٧٩. ترجمه وی، در *تاریخ بغداد*، ج١٣، ص١٢٥ در بخش مربوط به کسانی که نام آن‌ها مفضل است (در باب میم) آمده است؛ لذا احتمال تحریف در نام المفضل نیست.
۲۰۷. *تبیان*، ج١، ص١٠١، (چاپ جامعه مدرسین، ج٢، ص٩) و ص٣٢١ (چاپ جامعه مدرسین، ج٢، ص٣٤٩) در حاشیه اشاره شده که از ازهری در *تهذیب اللغة* همین مطلب را نقل کرده و از مفضل با کنیه ابوطالب نحوی یاد کرده است.
۲۰۸. همان، ص١، (چاپ جامعه مدرسین، ج١، ص٢٦٨).

۲۰۹. در *حقائق التأویل*، ص۳۷ از کتاب المفضّل بن سلمه کوفی با عنوان *ضیاء القلوب فی معانی القرآن* یاد کرده، ونیز ر.ک: ص۳۹، امالی (سید مرتضی)، ج۲، ص۵۵ و ۱۴۷.

۲۱۰. در *تبیان*، ج۱، ص۱۰۸، (چاپ جامعه مدرسین، ج۲، ص۱۹) مطلبی از الفضل نقل شده که با مراجعه به دیگر تفاسیر، محرّف بودن آن از المفضل آشکار می‌شود. ر.ک: *مجمع البیان*، ج۱، ص۱۳۰؛ *زاد المسیر* (ابن جوزی)، ج۱، ص۴۰؛ *تفسیر العزّ بن عبدالسلام*، ص۱۰۹؛ *تفسیر البحر المحیط*، ج۱، ص۲۵۱. از دیگر موارد تحریف نام وی: *سرائر*، ج۱، ص۲۹٤ از فضل بن سلمه در کتاب *البارع* نقل شده، ج۲، ص۱۸۱ از مفضل بن سلمه در کتاب *البارع* نقل شده که همین صحیح می‌باشد. در *کشف النعمة*، ج۱، ص٤۳ مطلبی لغوی از الفضل بن سلمة در ضیاء القلوب نقل کرده است که تحریف آن روشن است. نیز ر.ک: *تاریخ بغداد*، ج۵، ص٤۱۸ (فضل بن سلمة بن عاصم)؛ *فتح الباری*، ج٤، ص۲۷٤؛ *نیل الأوطار*، ج۵، ص۲۹۰.

۲۱۱. شاید علت این که در آغاز تفسیر تبیان که از مفسران و روش آن‌ها یاد شده است، از وزیر مغربی نام برده نشده، همین امر باشد.

۲۱۲. مورد ۵۲ و نیز ر.ک: مورد ۱۵ و ۳۰.

۲۱۳. در بحث آینده که از برهان زرکشی عبارتی نقل می‌کنیم، به این بحث اشاره خواهیم نمود.

۲۱٤. البته آلوسی در تفسیر خود، فراوان از وزیر مغربی نقل کرده (ر.ک: *تفسیر آلوسی*، ج۳، ص۵۹ و ج٤، ص۹۲، ۲۳۰، ج۵، ص٤۹ و ج٦، ص۱۵٤ و ج۷، ص۵٤ و ج۸، ص۵۹، ۱۰۷)؛ ولی این مطالب، همگی در تبیان آمده و ظاهراً آلوسی به استناد تبیان، آن‌ها را به وزیر مغربی نسبت داده است.

۲۱۵. البته در مقدمه *تفسیر ابوحیان* از تفسیر ابن عطیه مغربی بسیار تمجید می‌کند؛ ولی ظاهراً وی از این مفسّر، با عنوان ابن عطیه یاد می‌کند، نه المغربی.

۲۱٦. *البحر المحیط* (چاپ دارالکتب العلمیة)، ج۱، ص٤۰۲، (چاپ دارالفکر، ج۱، ص۳۸٦).

۲۱۷. مراد، چندان روشن نیست و شاید عبارت، محرّف باشد. کلمهٔ «نکاحه» هم ظاهراً محرّف «نکاحها» است.

۲۱۸. *البحر المحیط*، (دارالکتب)، ج۲، ص۲٤٦، (دارالفکر، ج۲، ص۵۳۹).

۲۱۹. آل عمران: ۱۸۱.

۲۲۰. *البحر المحیط*، (دارالکتب)، ج۲، ص۲٦۱، (همان، ج۲، ص۵٦۵).

۲۲۱. همان، ص۲۹۰، (همان، ص٦۱۳، الاشد: بدل الاسد).

۲۲۲. همان، ص۳۱۰ (همان، ص٦٤۷).

۲۲۳. همان، ، ص٤۹٤ (همان، ج۳، ص۱۷۳).

۲۲٤. همان، ج۳، ص ۳٦۸ (همان، ج٤، ص٦۹)

۲۲۵. قال الشاعر (به جای: قال صخر الغيّ)، أنّث فی امره لان و الأنیث: المخنث الضعیف من الرجال (به جای: أنث فی امره اذا لان و ضعف و الانیث: المخنث)، ادامه عبارت نقل نشده است.

۲۲٦. برای دیدن روایات مربوط ر.ک: *وسائل الشیعه، کتاب الوصایا*، باب٥٤؛ جامع احادیث الشیعه، ابواب الوصایا، باب۳۵.

۲۲۷ . *وسائل الشیعه*، ج۱۹، ص۳۸۳ (باب سابق، ح۱۰)؛ *جامع احادیث الشیعه*، ج۳۵، ص۲۹۵،

ش۳۵٤۲۸ (باب سابق، ج٦).
۲۲۸. *همان*، ص۳۸۱، ش۲٤۸۰۵ (حدیث سوم باب)، همان، ش۳۵٤۲۹ (حدیث هفتم باب)، حدیث بعدی هم با این حدیث یکی است.
۲۲۹. *تفسیر تبیان*، ج۲، ص۳۰۹. از عبارت «امّا العلم» در اواسط صفحه تا عبارت «اصل الباب الکرس: تراکب الشیء بعضه علی بعض» در ص ۳۱۰ (چاپ جامعه مدرسین، ج۳، ص٤٤۱ و ٤٤۲).
۲۳۰. *البرهان فی علوم القرآن*، تحقیق د. مرعشی و دیگران، ج۳، ص٦۵.
۲۳۱. *الوافی بالوفیات*، ج۱۸، ص۸۵ (چاپ داراحیاء، ج۱۸، ص۵۱).
۲۳۲. *نعیم الطلب*، ج٦، ص۲۵۳٤ و ۲۵٤۲.
۲۳۳. *الوافی بالوفیات*، ج۱۲، ص٤٤٦ و نیز ر.ک: *الوزیر المغربی*، ص۹۱.
۲۳٤. *المقنع فی الامامة*، ص۵۵.
۲۳۵. *مناقب ابن شهرآشوب*، ج۳، ص۱۹ (آدرس نخستین از مناقب از چاپ مطبعه علمیه است)، (چاپ یوسف بقاعی، دارالاضواء، ج۳، ص۲٦؛ چاپ بمبئی، چاپ سنگی، ج۳، ص۳۱). البته پس از این، درباره دو بیت شعری که این جا به فرزند وزیر مغربی نسبت داده شده است بحث خواهیم کرد.
۲۳٦. *همان*، ص۵۵–۵۷.
۲۳۷. *أعیان الشیعه*، ج٦، ص۱۱٦؛ *الوزیر المغربی*، ص۱٤۸.
۲۳۸. *مناقب آل ابی طالب*، ج۱، ص۲۵۸، (چاپ یوسف بقاعی، ج۱، ص۳۱۹). در این دو چاپ، در مصراع دوم بیت دوم، به جای «لولا»، «وما» آمده، ولی در چاپ بمبئی، ج۲، ص۹ عبارت به همان صورت صحیح «لولا» ضبط شده است.
۲۳۹. *صراط مستقیم*، ج۳، ص۱۰.
۲٤۰. ظاهراً مراد از امام عسکری، امام هادی(ع) که فرزند آن حضرت، امام حسن عسکری(ع) است و «سمی احمد» هم معطوف به کلمهٔ «قبر» می‌باشد.
۲٤۱. *مناقب آل ابی طالب*، ج٤، ص٤۲٦، (چاپ یوسف بقاعی، ج٤، ص٤۵۹؛ چاپ بمبئی، ج۵، ص۱۲۸).
۲٤۲. *الوافی بالوفیات*، ج۱۸، ص۸۵، ش۸۷.
۲٤۳. *مناقب آل ابی طالب*، ج۳، ص۱۹، (چاپ یوسف بقاعی، ج۳، ص۲٦، چاپ بمبئی، ج۳، ص۳۱).
۲٤٤. ظاهراً محرّف «سنّ» باشد.
۲٤۵. *اعیان الشیعه*، ج٦، ص۱۱٦؛ *الوزیر المغربی*، ص۱۵۸.
۲٤٦. *المقنع فی الامامة*، ص۷۱ و به پیروی از آن در الدرالنظیم، ص۲۵۱.
۲٤۷. *المقنع فی الامامة*، ص۵۵– ۵۷.
۲٤۸. *مناقب آل ابی طالب*، ج٤، ص۱۸۱، (چاپ یوسف بقاعی، ج٤، ص۱۹۷، چاپ بمبئی، ج۵، ص۳)؛ *الوزیر المغربی*، ص۱٤۹.
۲٤۹. *اعیان الشیعه*، ج٦، ص۱۱۵.

۲۵۰. *مناقب آل ابی طالب*، ج ٤، ص ۳۹۲ (چاپ یوسف بقاعی، ج ٤، ص ٤۲۳).

۲۵۱. همان، ج ۱، ص ۳۰۵، ج ٤، ص ۵۵ (چاپ یوسف بقاعی، ج ۱، ص ۳٦۹ و ج ٤، ص ٦۲).

۲۵۲. نگارنده به دو نسخهٔ بسیار معتبر مناقب رجوع کرد؛ یکی از قرن ششم و هفتم که دو باب حالات امام باقر و امام جواد علیهما السلام در آن نیست و دیگری نسخه‌ای که در تاریخ ۲٤ ذی القعده ۷۷۷ ق جزء ششم آن نگارش یافته و به رقم ۳۸۲۳ در کتابخانه آیت الله مرعشی نگاهداری می‌شود (فهرست کتابخانه آیت‌الله مرعشی، ج ۱۰، ص ۲۰۱). در این نسخه، در فصل حیات امام باقر علیه السلام در کلمهٔ «المغربی» نقطه غین و باء دیده نمی‌شود؛ ولی قبل از یاء، دندانه کلمه آشکار است؛ لذا نمی‌توان آن را المعری خواند. قسمت‌های اخیر این نسخه از جمله فصل مربوط به حیات امام جواد علیه السلام نو نویس است؛ لذا در این بحث راهگشا نیست.

۲۵۳. *کامل ابن اثیر*، ج ۹، ص ۳۳٦.

۲۵٤. *عمدة الطالب*، ص ۲۷۵.

۲۵۵. از جمله کامل ابن اثیر، ج ۹، ص ٦٤٤، ج ۱۰، ص ۳۰؛ *سیر اعلام النبلاء*، ج ۱۸، ص ۳۱۳.

۲۵٦. *الاشارة الی من نال الوزارة*، ص ٤۷ و ٤۸.